

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ابرام ۱۳۱۱ - مجلس شورای وچون ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و پنج
مورد عهده تا نوزدهم فروردین است. در این مجموعه مسیح ویدیو
پوسته های مسیح ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و پنج

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده، تمام صنایع دیگر مورد
مفردت تا نوزدهم قیمت های مناسب و رضایت
بخش عرضه می دارد.

برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش کهنه تعمیر و رنگ
تعمیر و رنگ کفش و کفشهای کهنه
موتور و پمپ و سایر لوازم
آدرس: زنده نهد میدان شهر نو کوه کفروشی

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کتب و لوازم
برق و کفش و کفشهای کهنه
تعمیر و رنگ کفش و کفشهای کهنه
آدرس: چوک بریس میدان اوچوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزوات هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار میدهد. آدرس: چوک شاهر جلال آباد

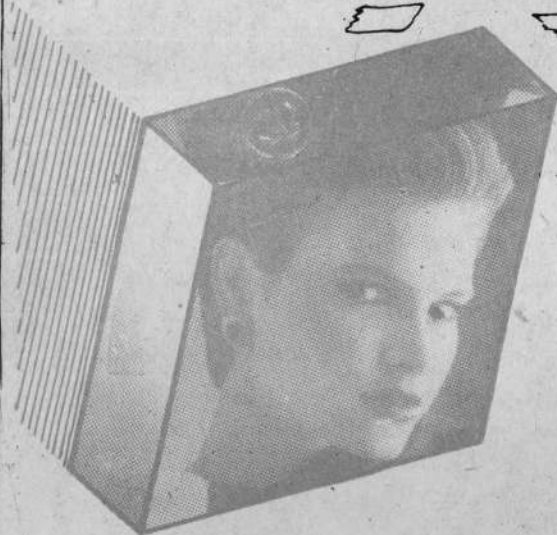
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامانسه و لفظ مود صورت خانوادہ با
لینا لباسها مردانه زنانه و طفلانہ شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانہ و سرگونی لفظ و وسایع کلاسیک از مشهورترین
کمپنی ارجحاست تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویاز خانوادہ
زنانه و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

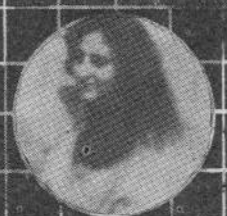
آدرس: زرغونہ میدان تجرود

کورس هنری مشقی

در معاینه خاطر، راس منقش، لایه است دی، تیار و فلف مشق کلاسیک
شعر و غزل، در قلم، از نوین طبعه کلاسیک و جاز، بهر نوین شاعران
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بید، نوباد در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بچا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

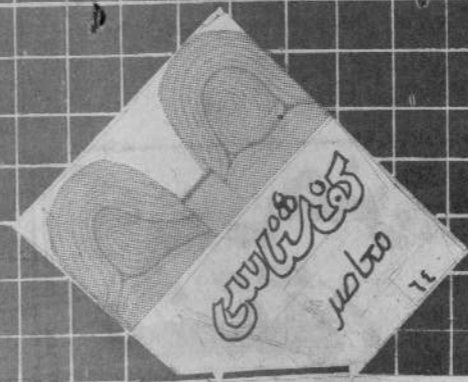
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری
تلفون: ۶۱۲۰۱
مخبران: آصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
سویچبور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امیر جمیل نامی
ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود
ناشر: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مخترم: محمد گل

ادرس: مکتوبون سم بلان (۱۰۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتسمی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تعلیمی
محمود جمیلی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیار هایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیار هایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره های بود که توانست با این معیار ها مطابق باشد .

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعا های مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیر های گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعا ها و مخالفت های بیش و کم . سوال های زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیار هایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیار هایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بوده که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیار ها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همینسان با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار های جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

درکابل

پنجشنبه

پنجشنبه



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر آمده است. می شود
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گونته توانست وظیفه مداخلة در درگیری
 های مسلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانند

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناظره کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناظره تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گزیده گرفته است.
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کوئته.
 سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کوئته.
 دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 دو مرکز تداوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جهان -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه و سیمان برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانیم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحات عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحه عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -
 نیان تمام جا نبین مناظره بدون التماس

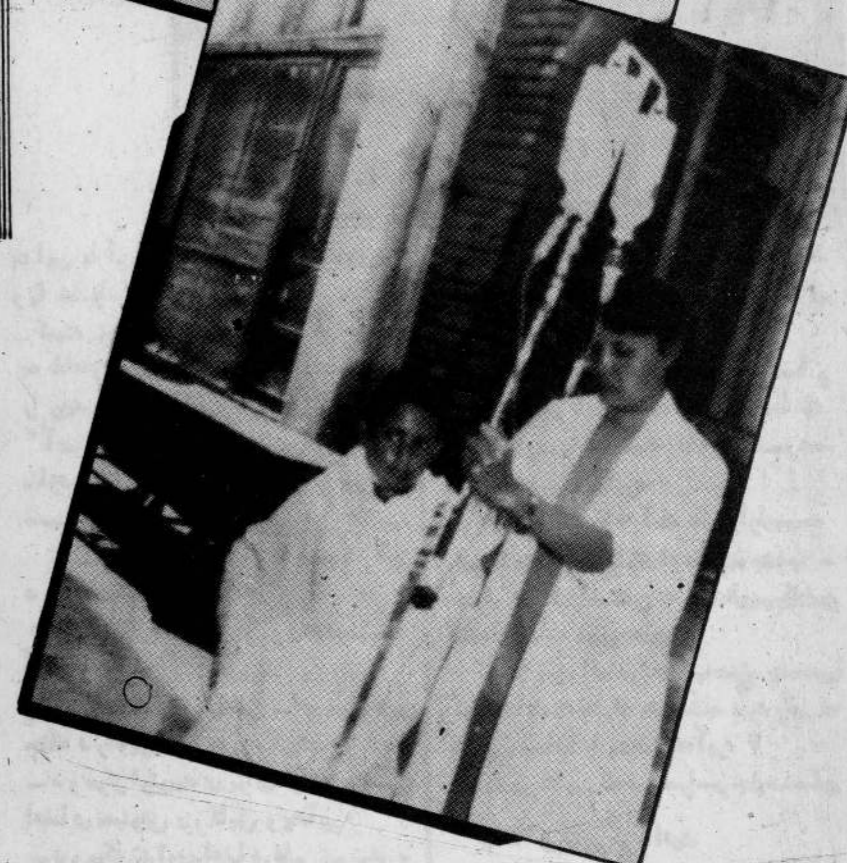


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنای واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شکیبه رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی مهر سرد
 مانده است چشم دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.

نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقتند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.

از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:

"امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانمی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.

ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزادهاست
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میبریم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشس مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."

نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی من
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند.

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار می
 میگردد.

آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟

جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد. میگوید:
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:

شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد.

مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:

"ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتیم زیرا
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."

به همه اتاق ها سر می زنم. از میان
 چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تتبع ونگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
نست . راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده یانه) و چی بی تکاپو
(اگر بازنده بوده یانه) همواره خواسته
و نخواست ه اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیسوده ه از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتعب او همواره ژرفنای آتشفشان قسوغ
پر شش های را در نور دیده اسف کد :
از ابتدایی باور های بشری (به هر -
نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
معتقدات ه هرچه رابه نیایش نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرر ریش ه نماز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران ... و مگر نه همینگونه بود ه
است که گرسنه گان مایه مایو پیوند دهند ه
معاهد گراهی رفته اند و تهنکان آب بقسا
و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها ه طریقی گرفته
اند و جوینده گان رهش ه طریقی
دیگر ... ؟

... و اما ان سفر پر بار ه با لند ه
و حجب ...

سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و فضا مند تر از سمرانی ابعاد
متعار فی زمینی . سخن از سفر عمودی
و معراجست ه همانی که پیشوای مسلمان -
نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد -
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
خواب " نردبان آسمان " رادیده بود
: احوال مجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
و کلوز آن ، مسافر خسته کی ناپذیری -
بوده است که ه پس از نخستین درنگ
در سپیده دم زنده کی خیزش علاست
راهداری باورش رابه دست راست
یا چپ (علم کرده و پس رخ خوی راهی
نموده که باید پیسوده شود . از همنجا -
ست که سفر های دشوار گذار آدمیها
نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست ه پاسا
" خطی " و بار یک و یا هم " حجب " و پر بار .
بدون شبهه هیچیک از این مسو ها ،
خط مستقیم " این کو تا هترین واصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست ه چی
گونه میتوان خوبشاندی و همیشوندی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهنگ دارها را مبتلا به
بی آمد های الزامی (و یا خیر الزامی)
راه ها به انکار نشست ه مگر نه ایس
است که شاهراه یکست و بیراهه ه -

درون سینه من دنگا حکما سیت * تو چو تیر به معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی
 داشت نه انقی . به مزم بمرج آماج
 باید رفت و زود رفت بدوین آن که به
 گفتن و رفتن هوشه اندیشید . یا هر هسه
 بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت
 و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس .
 قدم به قدم بایستی همین را دانسه
 که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی
 "یکتایی" و "یکتایی یعنی" یکتایی "پا زاین -
 بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته
 شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه "وی"
 نهراسید .
 باری برگردیم به خاستگاه سخن .
 میگویند دو گونه خیال وجود دارد :
 نخست "خیال آفریننده" که ما از آن
 حدتاء دود ستاورد داریم :
 یکی "تصمیم و انتزاع علمی" برهمنی
 تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و -
 مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در -
 ذهن آدمی .
 دیگر قدرت تصویر سازی هنری
 بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی
 از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی
 بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی
 از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه
 باشد به گونه پیشی در آمد بر
 بحث "عرفان و صوفیگری" سطوری
 چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم
 موز نم :
 الف - علوم سریه : مجموعه اصلا
 آداب و تشریفات و مقررات است با ایما
 به وجود یک جهان سری و نا مشهود
 ماوراء طبیعی و نیرو مند تر از جهان
 مشهود محسوسات .
 این تعالیم در برخی از فرقه ها
 رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایش
 آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ
 تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر
 چند تا از اصطلاحات آن مانند :
 "ضایع ازلی" ، "اعراف بر خواطر" ، "نیل
 به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس"
 "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجعا"
 نخواهد بود .
 مرنا " اعتقادی تزلزل و داعش

یک سفر عمودی

یشه با عوامل روحی - روانی - عاطفی
 (و حتی غرضی) و دوم "خیال ماورایی"
 یا "انسانی" که ما از آن چهار دیتا -
 ورد داریم :
 همه کی پیشه هم بسته هم میروند و
 از یک ریشه :
 - علوم سریه .
 - مذهب و کلام .
 - فلسفه مرز تخیل و تعقل .
 - عرفان و صوفیگری .
 اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ
 بسیار فشرده پیرامون سه مقوله

موهبت خاص" را شرایط دست یافتنی
 به این علوم میدانند . مثلاً خواجه
 زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز)
 میفرماید :
 هر که شد محرم دل در حرم پادشاهند
 و آنکه این کار ندانسته در آنکا رسانند
 و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :
 آنها عامی بدندی گزیده از الطاف خاص
 بر من هستی آن ها کیمیا مهر بختی
 و نیز حضرت مولانا بزرگ در مثنوی
 شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی
 خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه الهمرض در -
 ((التضمین فی صناعه التضمین)) به تائید
 ستاره گان و احوال آنان در گذشته
 زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و -
 منتهیست :

"ستاره گان را همیشه انزاع و تمایل
 از چیز هاست که زیر آنانسه وار پذیر -
 نده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تفسیر اندیشند -
 همروز کار و همزمان ما" تلاش انسانست
 به هست الوده تا خود را پاک سازد و از
 خاک به خدا باز گرد دده طبیعت و
 حیات را که دنیا میبویند ه قداست عظیم
 و آخری کند ه چه قدس فضل مذهب
 است و ما خصه جوهری آن .

و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر
 ناروایی بر ندارند را "ما" میافزاید :
 هر چه نزدیک است و دم دست و نازل
 و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر
 و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان
 پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی
 که برای آغنا کردن او با "راز" همه
 وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا
 مشیت ناشی از اراده الهی و قضای -
 محتوم ه جهان را مگر داند و این -
 مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق
 تا سوتی نمیکشد . به همین سبب
 مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و -
 معصومان بهانگران هستند . اطالع
 ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم
 درو تا روز رستا خیز بشر در معرض همین
 امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز
 توضیح میگردد : عالم چس گونه پدیده
 شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه
 خورشید و ستاره گان را که آفریده برای
 چس آفریده شده اند ؟ انسان از کجا
 آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟
 این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است نباید زیاد تریه مصرف ببرد - ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیر از داخل یک بگرد بگرد پنجم هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده معادل پنجم هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجم هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته مینمایند بدون سرو صدا با بای پیاده آن چا را ترک گفته روانه خانه بی که بیشتر تصمیم شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارند وی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجم هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجم فامیلی خیرخانه توسط مردان نقاب پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی فقط کسی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجم فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دو همدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موترنکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند . کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رخاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات پلک خانه تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگرداند . خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا
- ملفت خواهد شد که می طی طور از خو -
- بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین بداهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کاجویی هاویس مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروه حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروه حیث تسمیه فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحرایی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه باز است. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیاتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به شرفته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

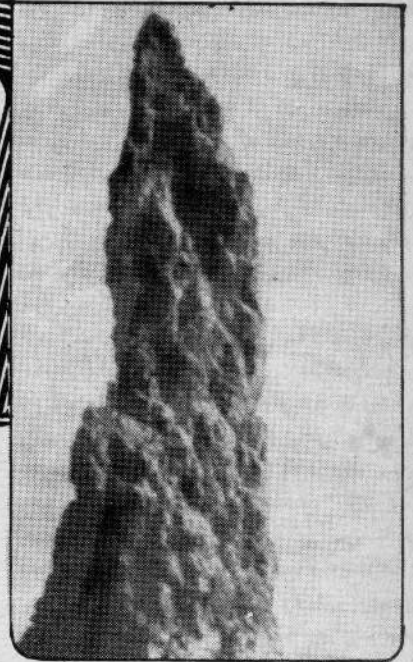
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهداب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحرایی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكې ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكې ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكې څخه د پوزيات دي له همكې څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري او د لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حرکت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتوشمير د پوزيات دي نو د پيژندلو او تشبېتولو په مقصد د ستورو پيژندلو ونيكولخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ويشل شوي دي . يوزيات شمير د دغو ستورو ستروگنه ليدل كيزي علت يي دادي چي له همكې څخه په ليدني واټن كي واقع شوي دي . له همكې څخه د لمر واټن : له همكې څخه د لمر واټن د ستورو پيژندلو ونيكولخوا يوسلو پنځوس مليون كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكې ته رسيدزي .

تعمیرات

گاتا

برخي يعنې ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چي گاتا منظوم شكل لري او د اوستانوري برخي د نثريه ډول دي او - نثري شكل لري .

د يادولو وړ ده چي اكثره كتابونه چي د آريائيانو د ژوندانه لومړني تاريخي د وروته منسوبيزي د نظم او شعر په شكل دي او د وخت په تيريد وسره يي خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثري شوي دي .

د اوستاد كتاب څلورمه برخه چي د - ((پست)) په نوم ياد يزي اوس هم د شعري كيفيت اورو لرونكي د اوستا سېنگاري چي دغه برخه هم په لومړي سر كي په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) كلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چي په اصل كي گاتا او په بهلوي ژبه كي گاس تلفظ كيداى او بېسا وروسته په دري ژبه كي تري ((گا)) جوړ شوي دي چي د مكان او زمان د ظرف په حيث استعمال يزي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له يوشمير خبرو څخه متشكه ده چي د ((ها)) په نامه ياد يزي . هره ((ها)) په يوشمير قطعو او تړنو ويشل كيزي چي هره تړنه د - ((وچس نشتي)) او هره مصرع د - ((امن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعي ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - توتواو ۸۶۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د يوه ځانگړي ليکني سېك لرونكي دي .

د هغو كتابونوله ډلي څخه چي د پسر تاريخي قدامت لري او د پخواني بلخ په سيمه كي د هغه زمان د ستر پوه اونوميالي شخصيت ((زراشترا)) يا ((زردشت)) له خواليكل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم كتاب دي چي د ((ويدا)) له كتاب څخه وروسته يي د دويم آريايي كتاب په حيث پيژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه پنځه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- پينا
- ۲- ويسپرد
- ۳- وند ياد
- ۴- پست
- ۵- کوچني اوستا .

د اوستا د لومړي برخي اوه لمر خپو كي چي له پينا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول كيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصيله برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او نثريو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت يي ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شكل كي لکه د ويدې سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يي اكثره برخي په اوسني يعنې منشور شكل اوستي دي او يعنې تغييرات پکې منع ته راغلي دي . ويل كيزي چي دغه - تغييرات عمدتاً د ساسانيانو په دوره كي په اوستا كي پېښ شوي دي .

هغه ستر توپير چي د اوستا د لومړني

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په يوه ثانيه كي د دري سوه زره كيلومتره دي . که چيري به د دري سوه زره كيلومتره واټن كي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :
د فز سرعت په يوه ثانيه كي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې که چيري د دري سوه زره كيلومتره واټن ليري کم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته په هدفه واټن كي اوږدل كيداى شي .

كهكشان :
كهكشان د يوزيات شمير ستورو مجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله كي شامل دي . په كيهان كي د پيركهكشانوزم وجود لري چي هريوي په متوسط ډول د دوه سوه مليارد ستوري لري .

د فو ستوروله ډلي څخه يوشمير لکه لمرغوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نورله نوراني اوتودوخه توليدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همکې هم له هدفه د ويي ډلي څخه شميرل كيدای .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو د ورپېښونو په وسيله د نثري يوشمير پوهان ارفضا خپرونيكي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضاكي له مليارد څخه زيات كهكشانونه وپيژني .

د فو كهكشانونو يوشمير زمون له كهكشان څخه يولمليارد نوري كلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټكل شوي دي .

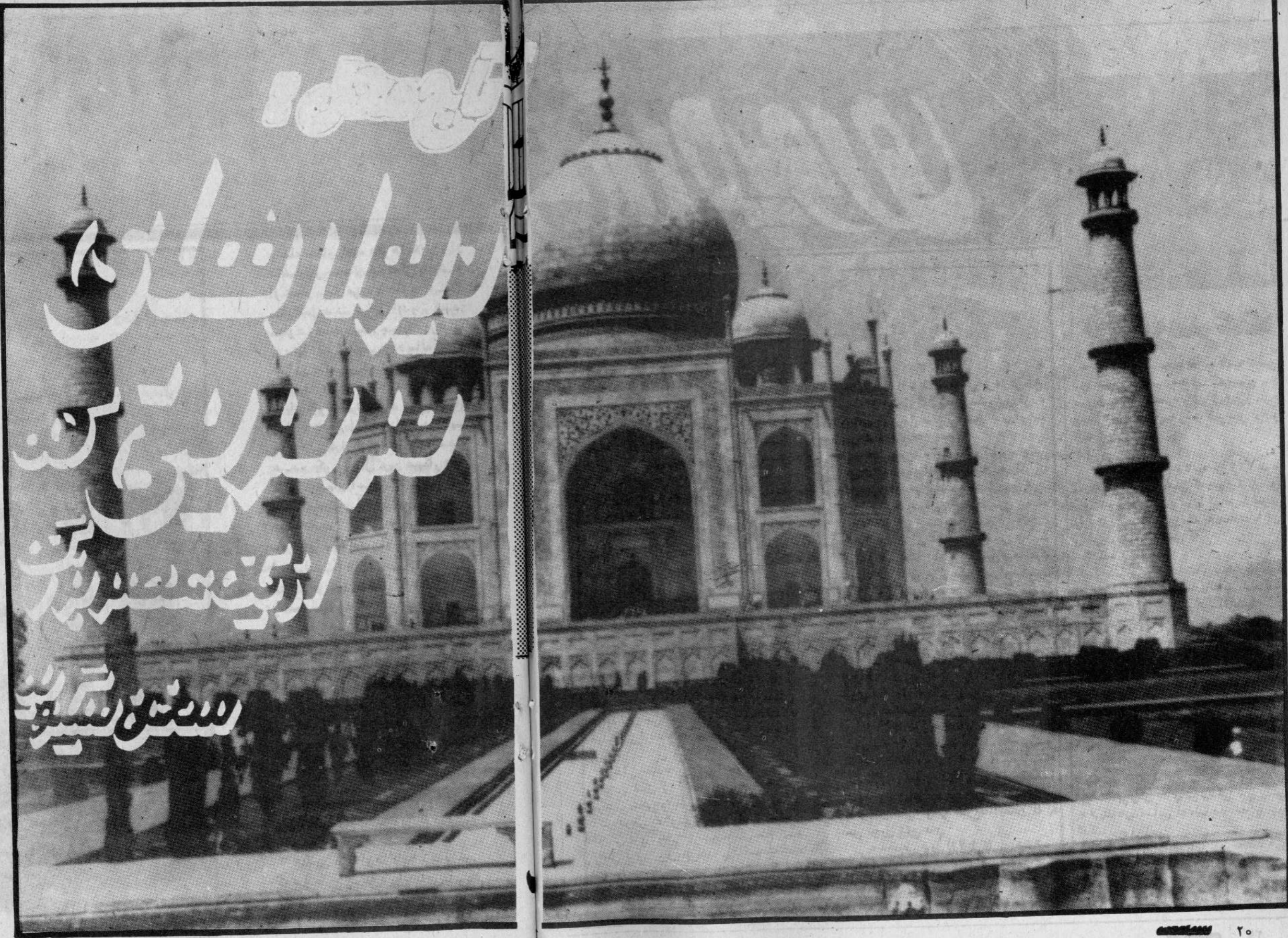
د وکتور ظاهر ظہیر مد پسر
 مسول مجلہ سپاون بنا پسر د موع
 دولہ هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ سور از شہرہای دہلی
 بہلیس و اکرہ دیدن نموده و
 از انجا راپسورہای برای مجلیہ
 سپاون واخبار ہفتہ تہیہ نموده
 اند کہ اینک درین شمارہ
 راپور تار از اکرہ را بہ نشر
 برسانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجہ سانتی گرہند
 سفراز دہلی جدید بہ آکرہ ہرزحمت
 است . فاصلہ بی کہ چہارونہم
 تا پنج ساعت رادر برمی گہرد وچادہ
 باریکی کہ ہر لحظہ احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما بہ ہر حال
 مسافرت بہ ہند ہ بدین دیدار از آکرہ
 چاہی کہ یکی از زہنہا ترہن دستاورد
 تمدن جہانی یعنی تاج محل ودیگر
 بناہای تاریخی قرار دارد ہ ناکامل
 خواہد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دہلی را بہ قصد آکرہ ترک نمود . حوا
 لسی ظہر جادہ ہای مزدحم آکرہ مرا
 یکی ہ بی دیگر عقب گذاشتم و در
 ہوٹل زیبای آکرہ توقف کوتاہی بہ
 عمل آوردیم . در ہوٹل با مہماندار
 محلی آشنا شدہ و مستقیماً راہ ہنسل
 ہای تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شہر آکرہ را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبرہ است کہ شاہ جہان
 فرزند جہانگیر و نوادہ اکبر بزرگ از
 سلطنت ہا ہا و مغول کہ ظہیر الدین
 محمد بابر بنا کند ار آن است ہر ای
 ہمسرہ ممتاز محل ہر فرراز رود خانہ
 جینا بنا نهاد .



تاریخ
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

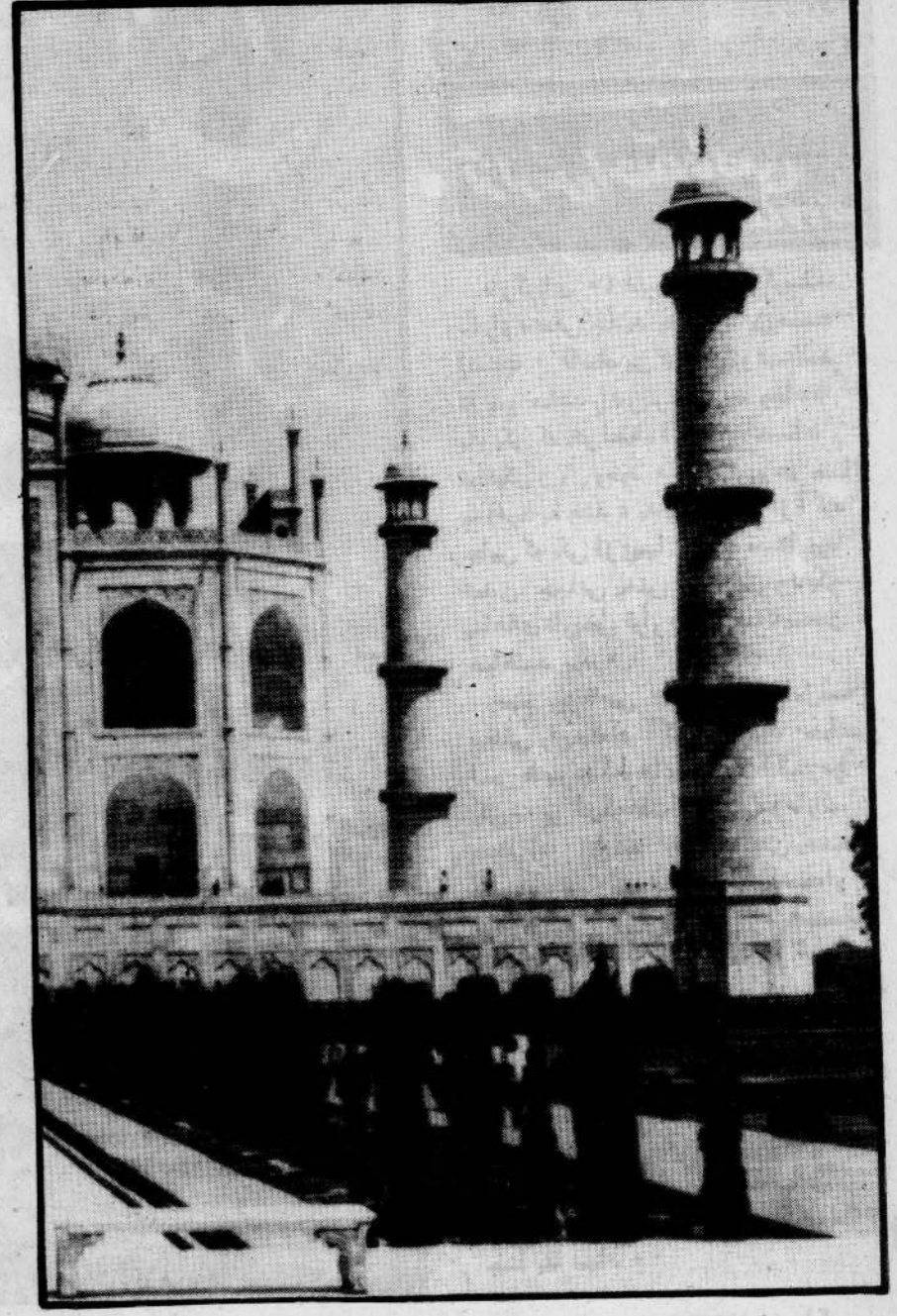
۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر و هند و بر دنویا استالوی و او ستین دو سو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

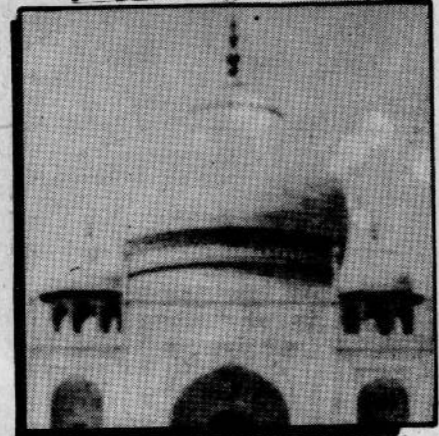


که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد که اطراف آن با دیواره مشبك و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر او مشاهده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قوری دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیست و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغی و پارک های و کاخ سرسبز قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

هاتنگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبا یون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولسی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبا یون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود در کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش بسوز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ه (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرین لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په ورو ورو به بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورځ لانوری -
 پوز نونکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیبسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوانه وه ، بته به بته به دی بسی گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 خه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنکلسی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته خه نسوی
 فکونه اوتازه اند بیبسی ورید اکر ی نسو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته به بنا رکی یو کوره کړا ، و نیوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه
 نوي شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نسو
 داچی بناپیری له دی ټولو بیبسیو خنګه
 په خبریدو سره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری
 ورسی په تیریدو لازیات د بنکلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیبسیو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی وچی ژوند کور ، بنعسی او
 ان ناوی بناپیری یی هم تر ی هیرو لسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیبسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سره د هغی
 کره ورتله او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له پاره خه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی به ترورسه
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اوله -
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر پیا په پوره خیر شمع له دی -
 ترخو بیبسی او کسو خنګه په خبریدو سره
 یی په زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساسه راته پیدا شو خواو بس ناوینا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیرو اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما خنګه یی غوښتل
 تردی حتی یی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو پاره خه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره بنعسی او
 ماشومانو خنګه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم او یا هم داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیرو او لمان تر ی
 په خنګه کړم خونه زما په زره کی د -
 هغی لیونی مینی داسی او لګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور
 کره هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی خه عجیبی اوترخی بیبسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی او یا هم نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 خه فوځ کارو کړم اوله دی نوي غوریدلی
 گل سره نوي او رنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیر -
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 اوزره لری زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی او د لوپواند پینوبه سمند رکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیبسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سره له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر خنګه راستنېږی .
 بدی کی یوه ورځ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د خه
 پتی خونسی ، تر شونه ولاندی خندا او او
 خه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 خه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوي میره سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روازه بسی وتر له اویانوس له دی -
 چی یوبه دمزی چای یی رادم کړ او د
 پوخه خوز واو میوی سره یی راور ، نسو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره
 بدی ناسته وه د لومړی محله له پاره
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنکی ګلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او
 ګلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنکی
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورنوه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخو بنیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خچر
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خوځاڅه چې د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم، نو د پاپه اوسه چې سمدستی به یوه کبه زهر خوږم او جان به ووژم... همداسې فیصله ده سلیمه (۰۰۰ نوره - خوښه ستا ۰۰ زه چې شپه مخکې د بنابیري د وصال په هوس کې نینې نینې - شوې م، د بنابیري په دې خبرو یو بل بیالیزه به سرخم، زموږ رښتیا هم له پیر لوی او بیچلې خنجره سره مخامخ م، د بنابیري هر حرکت دومره له منی پک وچې ما به په خپل کولې شویو هڅو باندې دخپل کرکلت لاس لټولې ولگوم، آیا د اکوړه اوچې د لاس لټولې بنابیري مې داسې له خپل خچیان لولې مزي سره لکه د گلو دوس، پدې تیر کې پرته وه.

نوما هم هسې چې د هغې په خوږو غوږونو کې گوټی وهلی او د هغې په لاس کې نازک صورت مې لاس را ایست، نومی خپله وروستی فیصله ورته څرگنده کړه چې د فنی تر راتلو مخکې به هغه یوه لري کلسی ته، چې خوږی هلته اوسېږي، د وولم بیا به له هغه مخایه خپله لاره باسو. ان هغې ته مې دا پاپ و وکر چې د هغې په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنې او اولاد ونوټه شا کړم او تیري تیر شم.

د دې خبروله اوریدو ورس لکه دا چې ایله اوس مې زړه لگیدلی وي، لسه غنې مې را باخیده، او هسې چې با دا - مې سترگی مې په څنگه راپار ولی اولاس مې زما په لاس کې ونیو، نوی له زړه - څخه د وروستی شک د لري کولو له پاره راته وویل:

- رښتیا وای سلیمه! ۰۰؟ قول دي؟؟
 او ما بیا هم په موسید سره ورته وویل:
 - هو بنابیري ۰۰۰ زه به ستا له پاره له هر څه تیر شم ۰۰۰ هر څه به وکړم... خو تابه پري نه زدم چې لیوان دي - وخورې ۰۰۰ خپل گرد ژوند به دي له سره تیار کړم او خوچې ژوندي مې لکه د لیمو په خیر به دي ساتم ۰۰۰ پس له دي چې له هغې سره مې د تللو د وړې، نینې او باغې په باب تیکه وعده کېنوده، نو د هغې هم پوره زړه ولگیده، او بیه پاپه شوه او هغه رخت مې ایله دا راته څرگنده کړه چې تر ویی د دي په غوښتنې نن شپه خپل کور هغوي ته ور برې ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده، او اوس چې داسې ده نوزه ستا اوستابه واک کې م، اوله دي خبرې سره مې نري اوله بشپړ وپکې لیجې او مړ وند ونه راڅخه راتا وکړل او داسې

مې په غنجه کې تینگ کړم او په خوله مې خوله را ولگوله چې ما وېل له پیره خونده کېا ب او لوله شوم.

هغه شپه مې تر سبا پوري داسې جان د بنا پیري د وصال په سمد رکی غوږه کسې چې هلو ونړی هېڅ شانی ارمان هم په زړه کې با ته نشو او د جنت مزي مې د دنیا پر سر ولیدي. خوله دي سره دا هم راته به پاگه شوه چې هغې په - (پنیا) هم له مې سره د هڅو اوی پسر رخت لکه څنگه چې لانه وه، جان د - هغه غوښتو او لاس مې ته وسپارلی ښکته بنابیري تر هڅو مې شپې هم لا بکسره ولگولې، سره مې بردي وروسته دریمه ورځ وپیلیدل، بدې وړخ بنا پیري پدې لامل جاد وگره ښکلا موندلی وه، بار خوله چې د تیرو وختو په نسبت زیات او سپین اوسېږي، سپین مې مې هڅو ته سرخې اوسېږي او بنابیري پخواني نوحه مې کات له دې لپاره داسې راته ښکاره شوې وڅخه لوی ایله وای چې لدې د هغې مېرغ غوږیدلی وي، او د خپل ښایس سبب هغه به لوړ شوې، لکه د وکرې مې له هغې سره د تللو لپاره، او د وروستیو خبرو او نورو سبب کولو وروسته هغه خنجر ته اړ او خپله هم د خپل دي مېرمنې په پاڼو د جان - چمتو کولو به څخه کونه ولاړ، اوله مې خپلې میرمنې څخه مې غوښتل چې اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جان او نور شيان به یوه بکس کې راته چمتو کړي. هغې ته مې داسې بهانه کړې وه چې موز د خپلې موسی له خوا کوم بمل ولایت ته د څه مودي له پاره جوړ.

شپه به پیره ناراس را باندې تیرسره شوه، پکې خوب هم رانغی، تر سبا پوري له یوې خوا د بنا پیري د سوز زنده منی اند پښو اوله بل بلوه له کور، میرمنې او اولاد ونوڅخه د تل له پاره د جلاکیدو وغوښتو پر سر اخیستی م، خو هر څه چې و، شپه تیره شوه.

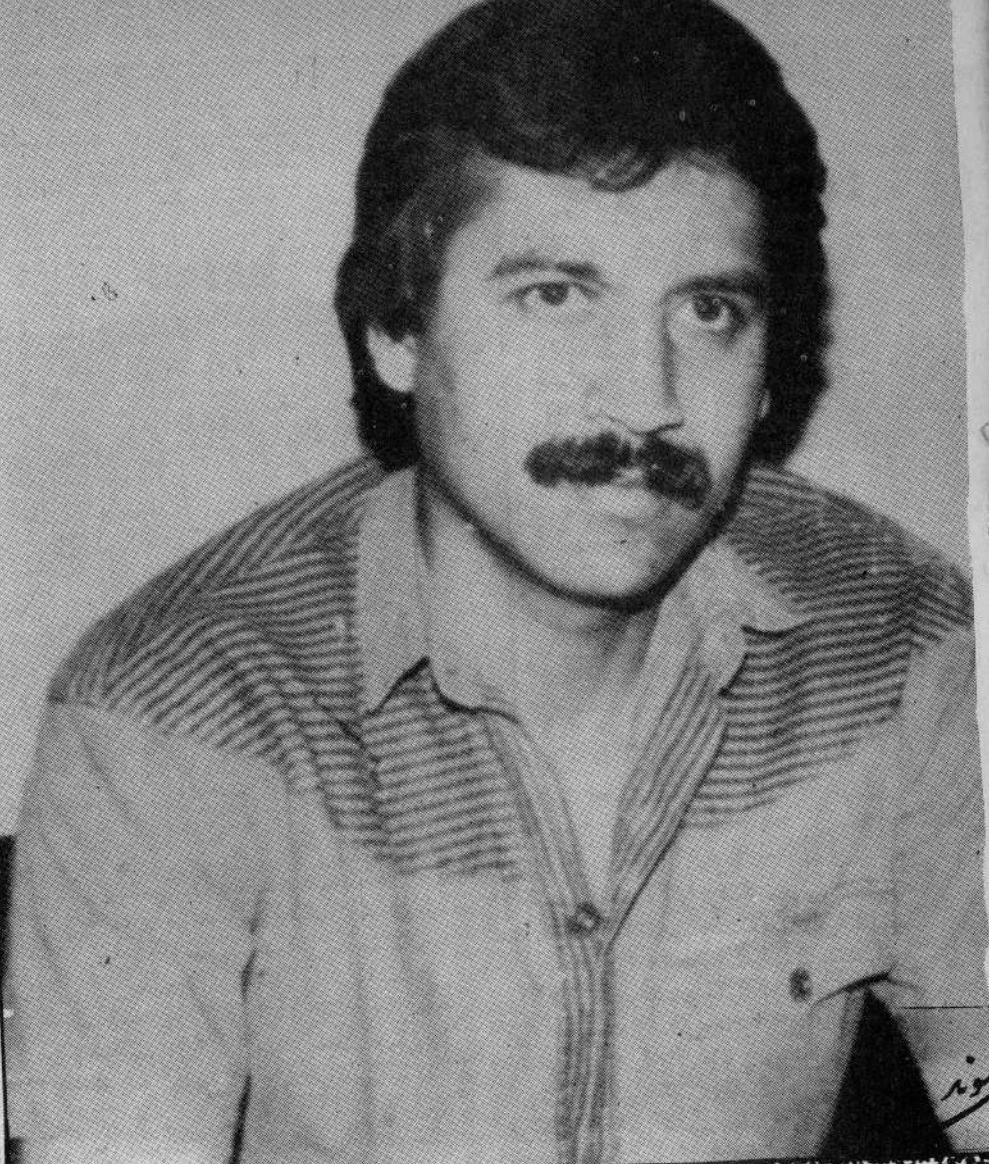
سبا زړ زړ راپورته شوم او د ناري له کولو پس د دریشې باغوستو لگیا شوم، خود وي سترگی مې د گا وندي د کور د روزي ته با ته وي چې کله به خلاصیږي او بنا پیري به تري له کوره څخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي، موز هم داسې سره ویلی و، خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه، میرمن مې پوڅه شکته شوه، اوس چې هر څه تیار دي او نا وخته کینې م، نوزه ولی نه شم؟؟؟
 په پای کې هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه او بنا پیري پکې به پیري تر هیدلی ښې را ښکاره شوه، خو سم له دي چې فوښتل مې ماته په اشاري څه روایې چې کتل مې دي وې، فتی، خو تر وښوې خبرې لرونکې سړي مې خواته راغی، ماشا وواړوله، خود سترگوله اړ څه مې په کتلوسره ولیدل چې سړي بنا پیري له نرو اوز ووینوله او په داسې زور سره مې د کونې پریښی و ژور وچوله چې ان د غوږ صید او آواز مې زما تر غوږه شو، اوله دي سره مې د روزه هم په پدېر شدت سره ووهله او پوري مې کړه.

په زړه مې سختې غوسې منگول ښځه کړه او بدې مې واوریدل چې سړي بنا پیري وهی، داسې جوړ د چېغو ناروا اوږ او آواز مې ښه اوریده، اوس نو یوه شوم چې داسې مې ضرور سړه غنی دي، چې بنا مې نن شپه ناڅاپی رافلې وي.

خولکه دا چې دسړي زړه دي د روزه په تر لونه وي پاپه شوي، نوشیپه مې مې یسې ختک، میخونه او د لږ کپو لاسي را وړې او د روزه مې داسې کلکه کړه، خو چې هلو و بیا هیڅکله هم هغه څوک خلاصه نه کړې، د دي تر څو چې مې د یو لپاره لوسره داسې شوم لکه چا چې د یوې د نیافونه او کړ اوونه زما په لاس کې را اچولې وي، نومی د خپلې میرمنې اړ او د اشتباه د لري کیدو له پاره یو جان په کاروش ووايه او داسې مې خپل تکلیف هغوي ته زیات وښود، چې هلو و هغوي د اراسره ومنله چې سفر ته نسم تللی، خو په زړه مې یو خدای خبرو هغه وړخ مې تر بیگه پوري هر څه چې وکړل هېڅ داسې چاره مې ونه موندله چې زه دي باید څه وکړم او په څه توگه دي بنا پیري و ژورم، پخپلې دي نا توانی سخت غوسه رافله، خو آیا ما څه کولی شو؟ آیا جان او خپله مینه مې رسوا کړي وای؟ بله مې هېڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده.

په سبا مې نوکړي ته ولاړم، خوله فرسی سره سم بیرته کور ته رافلم، که گوږم چې یوه لاري ولاړه ده او دوه تنه سړي او خوما شومان تري د گا وندي کور ته گالی چلوي، لکه چې د بنا پیري دي کور ته نوي کومه کډه رافلې وه او چې کله مې له هغوي څخه د دي کور د بخوانی ورسید - ونکو پوښتنه وکړه، نو دای راته وویل چې هغوي نن لاس بجی له دي محایه کډه وکړه او د اکوړې موز ته به غور واکړ، خو دا هغوي ته نه وه معلومه چې د کور پاتې په (۹۱) مخ کې



صدای خوشداشتن نیست
نظریست که همه آسانها صاحب
آن نیستند. اما شناخت و ادای
درست و دقیق کلمات و بیان
خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
حرف های دایم با نیره راهی گوینده
خوب را در یوتلویزون که با هم میخوانیم:

خاوند راهی و از خواهر خوبتر است -
تلویزیون نخستین کارها پشرا -
(پاراه) آغاز کرد. به نظر من
جایزه راهی تا از پشرا به راه
راه خرد راهی است که آشنایان
(باز آمدن از راهی) همه آن را
همه می باشد. به آرزوی آشنایان
راهی درین سفر همه و شنیده می بای
داشتم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
- سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوا
باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
دریا تمه نظر انجنیر محمد صدیق تمام
اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
وقتی ارکستر پاراه کارها پشرا آغاز کرد
من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
گروه همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
نخستین آهنگ تا کد ام است. و آخرین
کدام؟ چنی نظرات ما میان این دو شمار
کرده می توانید؟
- نخستین آهنگ (مع نما) است.
از ساخته های فرهاد دریا و آخر
آهنگ به نام (باز آمدن از راهی) ساخته
(مهر) میباشد. به نظر من کار هر دو
در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -
شعر. کمپوز و غیره جماعا اگر چه تاحدی
امضای گروه هنری پاراه در تهیه و
انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
اما یک نکته قابل ملاحظه در این است
وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
این خود درجه گونه می یک آهنگ تا
به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
میزان یک آواز خوان. آنچه در آن به
موسیقی چیره می سازد. همانا تجربه
اند و ختن است که هنرمند همه نظرهای
فراگرفت اشرا در صل پیاده می سازد و -
طبیعیست که حرکت وصل آواز را به
منزل می برد به این رقم تفاوت های
میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
سرود ام. می بینید. یکی از دلایل آن
در یافت تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
چرا صرا (پاراه) کوتاه بود؟
- این سوالیست که همه جا با آن مواجه
است. نه تنها من بلکه تمام امضای
گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
هر گروه و گروه هنری بعد از یک مدت
راه بیایی هنری از هم می افتد. چو
لطفاً صفحه بگردانید

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
- خواستم گوینده باشم و کلام زیبارا زیباتر
برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
گوینده یا بنده است.
چه پیش برداخت های برای یک
گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
وارد عمل شدید؟
- صدای زیبا، لحن فصیح باطنی -
دلنشین، آشنایی کامل با آوازها و
بهره داشتن کافی از سواد، البته
نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
از آن و... در مورد خودم زیاد
نمیدانم اصلا تفاوت آنها در مورد
خودشان. همیشه صادقانه نیست
خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
باور میکنید؟
و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
برای من.
به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
است؟
- اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
باشد، حتماً اما در... ریافتش
واقعاً هنرمند ارزنده و پس بها.
سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
صدای گوینده بایست آشتی پذیر باشد.
شما چی گونه می اندیشید؟
- اینکاش در این مورد نظر پرورد بوسرا
پذیرا بکران راهی برسیدید، زیرا
آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
مطالب آشتی ضروریست که بگردد
و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
برنامه پی.
برای گوینده شدن در راد یوتلویزون
چون معیارهایی وجود دارد. شما
با آن جور استید؟
- به نظر من معیارهایی که در راد یو
وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
لطفاً صفحه بگردانید

کفایت شعر با جاوید نیره و سفر ننگی کریم با آواز و تلویزیون

من از آنند که تو را از آنند اما جاوید و نیره با هم راهی اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاویل آهنگ های گروه را فراهم دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فراهم دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

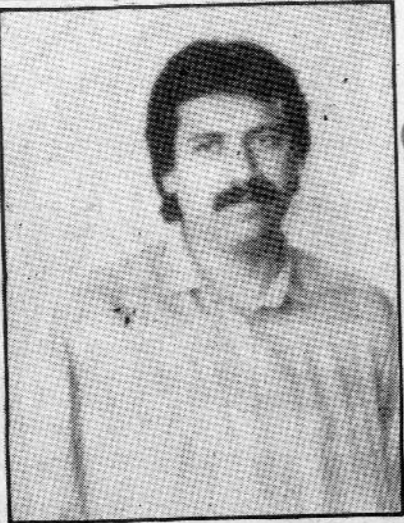
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگویند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و به کیفیت بیفزاید)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و آهنگ های فربسی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعر و موسیقی راچی گونه یافته اید
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

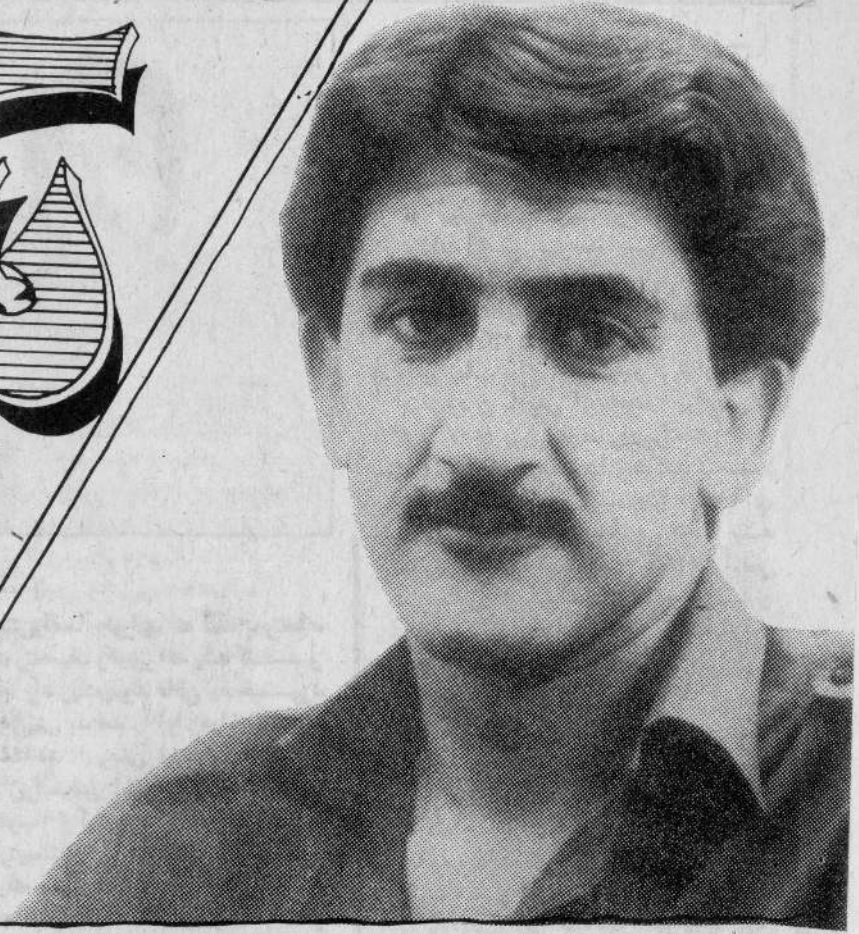


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعر را
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعر و کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گفتنی یا گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیوه راهی**
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه ای نیز صد او سواد و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوزلیک
 (Photogenic) بود . نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده ای
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا ست ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر
 انریدیه های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی انریدیه
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کوتیسه
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی رانی شناسند .
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا ست .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما تا هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



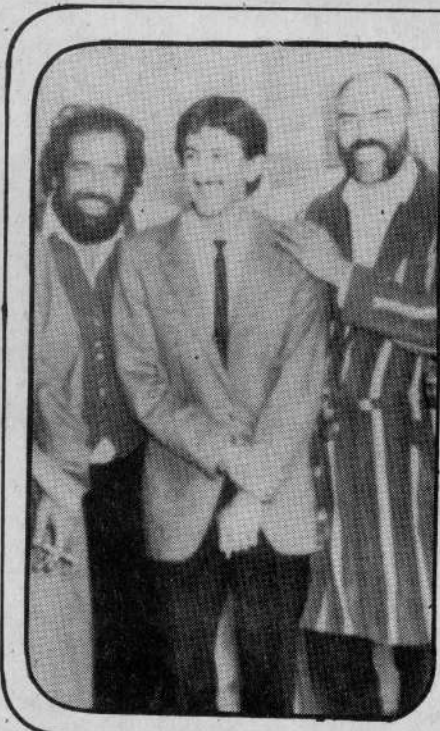
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تمت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی در مییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید! با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



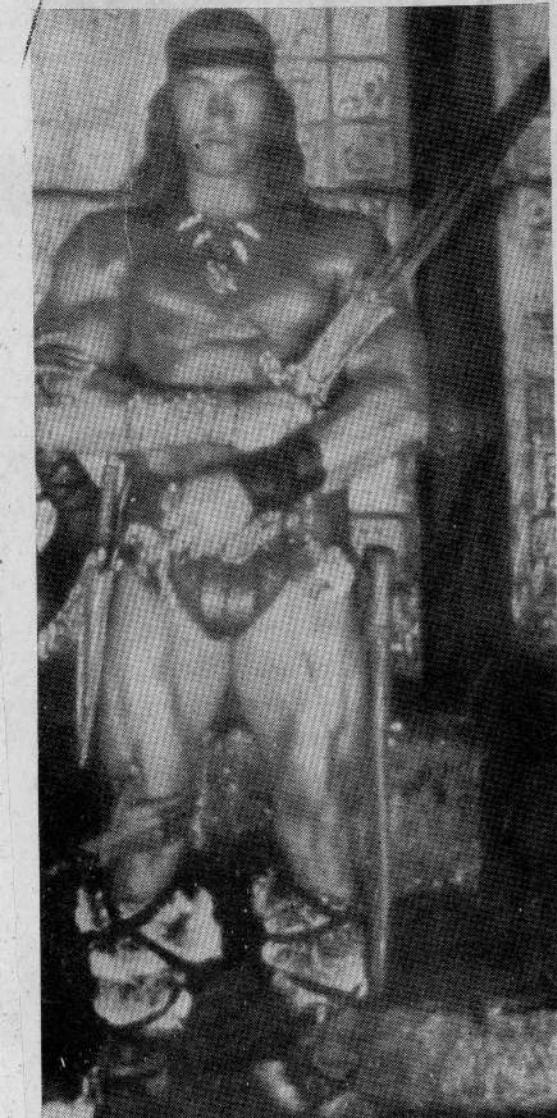
تئاتر و فرهنگ

بیشترفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکثوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طو روشمال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج در گونه گون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهر
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمد یکی از صاحبه
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهد
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان



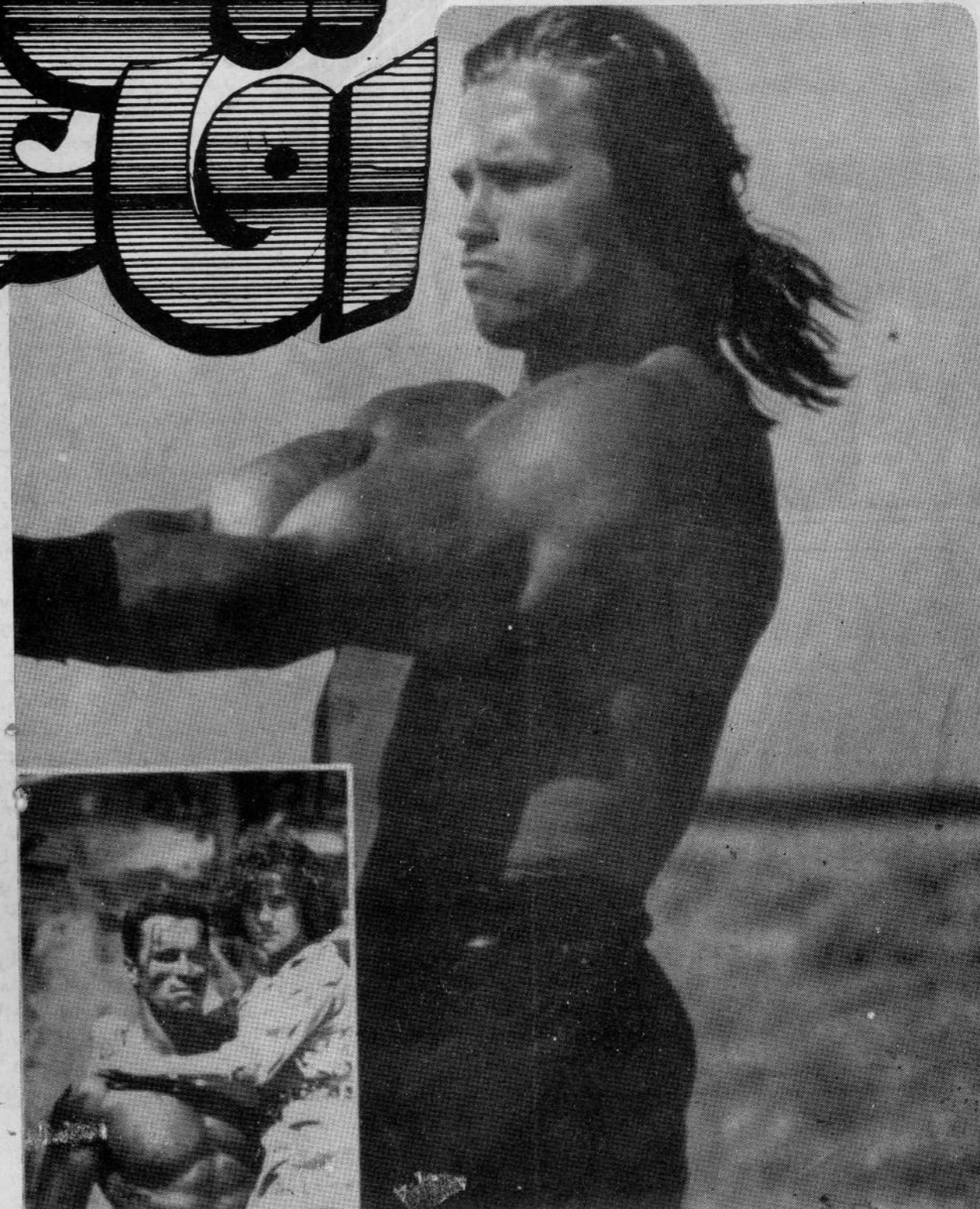
سولو پستار

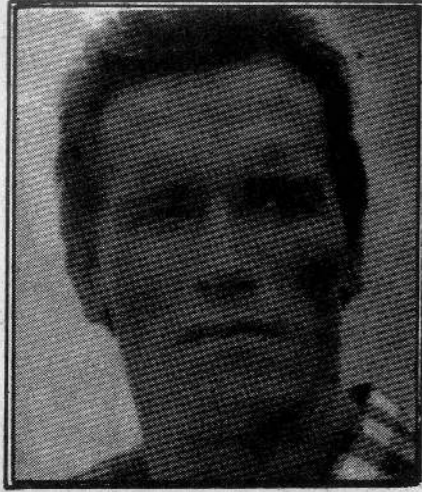
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps می پس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۹۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ پده ای و
 قول سینمای ما لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهر به سینما راه یافته است اما ستلون
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهر به سینما
 کچر " لیندا لوتنیا " پوگنستر
 ستیان فراده و کلاویه باز معروف
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو پستار ستلون " فارسی
 اتریش در یک دهکده کوچک کستار
 دانا که ها قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی
 را گذراند. است. شهرت و شهرت
 نعت او در جهان سینما به هم
 هیو ویلیامز و ملاقاتش " پوزش
 اندام " بادی بهله پنگ " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسپریت یکی از مؤلفین
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما
 لیوید است. " هانسی از هر لحاظ
 مبلغ به میلیون دالر در زمانت
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو پستار
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار دریاست
 نموده است دارد اما با سایر هنر
 مندان معروف چون " ورنر هرتسوک -
 " استرود " " لوتنیا " و " پوزش "

سولو پستار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونی : تولد يك اسطوره . کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحیه است که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان مهم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

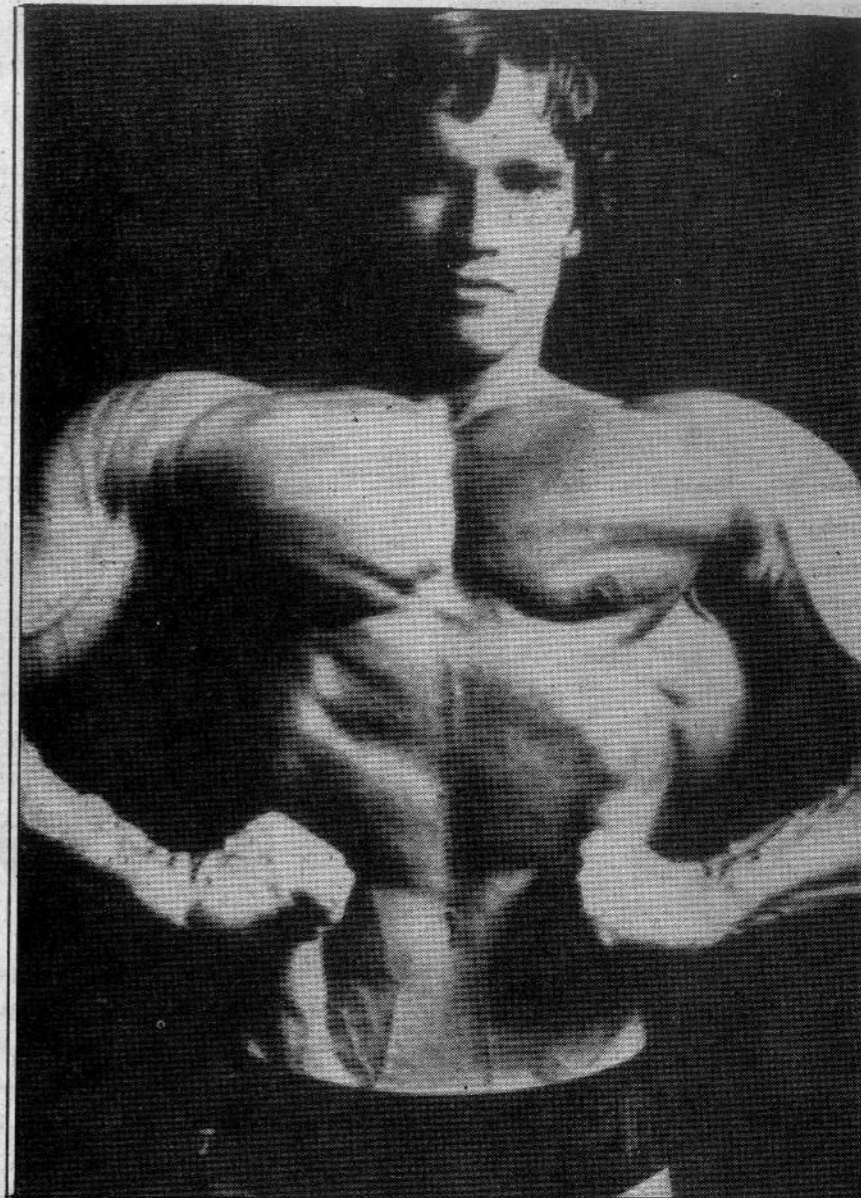
هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ متری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراك نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نیست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چو : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و . . . دست یازیده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلمی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد زیرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

بوده من مجبورا مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا در "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزشکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و یک سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامپای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -



سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

"وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله می بود برای دست یازیدن به آرزو های چو :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشتی لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتار مجللو . . . زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

"نقش آمربنی در فلم ها برایم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسلهین خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسلهین و اندام همه چیز نیست ."

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراك نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

و هرگز از مشقات تمرین نمی نالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "بیادی - بلهدینگ" زیبای اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم و لباس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کلیفورنیا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفیس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز محسر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی میان می‌آید که بستر نگهداشته و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می‌آورد که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا)

مقدم مراعات حفظ المصحه دندانها
آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن: (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است؛ مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفی: افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخته و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان.
موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیدگی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (کرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله:

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسی مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح حسی عاجل را نمایند.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مغنی زمین برای متع شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسی‌ها واسید های حاصله از میکروب های رقتی مانند بامالیکول های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل میدهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی میثرا را تخریب و منحل نموده و بویختگی مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان ها کوچکتر به غلظت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جوییدن سبب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سببها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان های فلوراید دار برای یک هفته متواتر (چهار بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاه لان.

دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه های رنگه مینوشند میثا رنگ سیاه را به خود میگرد.

فرورفته گی ها با هم وصل شده و عمیق تر میشوند. با آن که تیزاب های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال های سطح میثرا از بین برده با تخریب قسمی آن سوي ماده اساسی و عمیق ترین دندان راه میثاید. این مرحله د نشانده مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد.

دوم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدید آ درد را به وجود می آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ مراجعه نشود، مواد زهری و اسیدی میکروب ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و تخم (پولیپت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد،

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) ساعت دیگر دندان در برابر فدا های گرم به درد می آید (نه سردی) و این نشانده پيشرفت حادثه التهابی است.

بیمت زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرك مسلو گردیده و در اثر گرمی شریان های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف خود را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد ناک است) در ظرف کمتر از هشت ساعت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد و خطر احتمالی را باری آورد:



جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامی ظریفش شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاهی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کارمدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند متوکر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسکرالهای ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۲ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طولانی مدت را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو سه طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاهی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

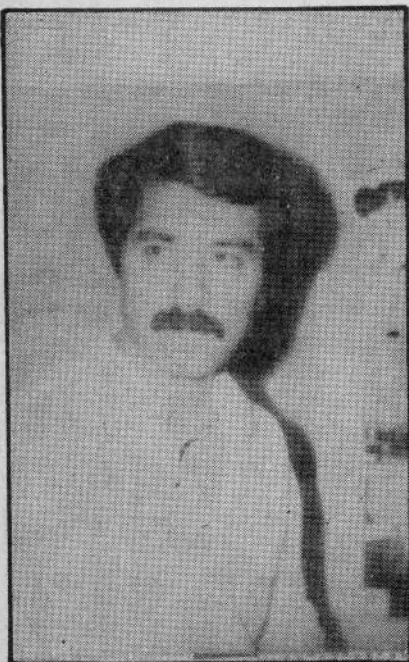
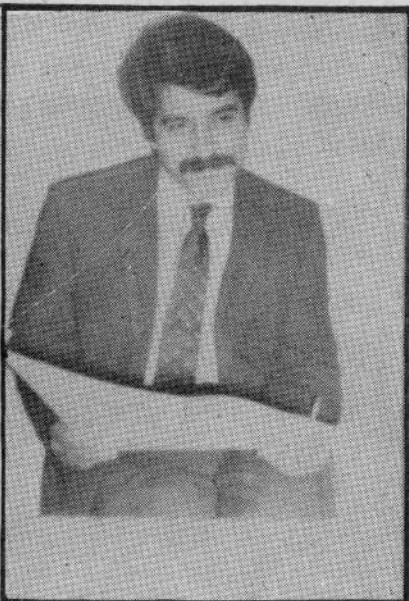
" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلنامه ی اوژین سال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگانی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

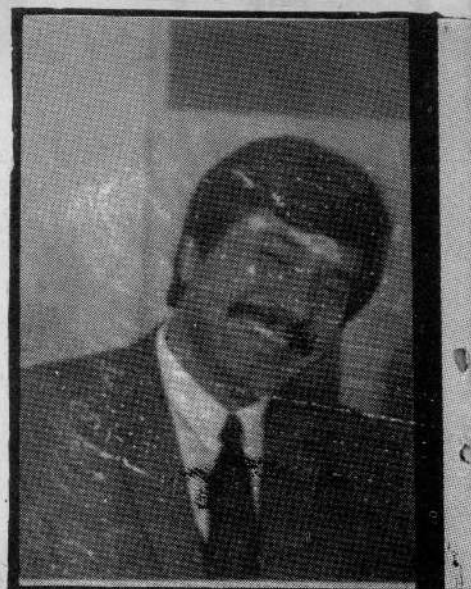
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید؟
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش داشتم.
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری چه خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا- طره است. برایتان قصه کنم که یک وقتی به تاشکند دعوت بودیم. اصلاً منسر نفری بود و ولی من در آن جا تقاضا کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که از زندگی اطفال افغانی که در آن جا - درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم. کمره را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم برداری کردم. سپس به دو هفته آمدیم در آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که فیلم برداری کند. او با طرفی می‌گفت و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر انجام موسی را پیش و حبیب طلوع از پیش خواهش کردند که من خودم فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد - وقت ما ضایع شده بود. من کمره را گرفتم فیلم برداری کردم. فیلم برداری تمام شد و فیلم به لابراتوار رفت. فردای آن روز با رئیس سینما تو گرافی و دوستان خودم یک جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم. متأسفانه یک ساعت هم از آن فیلم بردار مجرب درست و لیکه نیامده بود. وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند که در کجا تحصیل کرده ام. هر چند من می‌گفتم در این رشته تحصیل ندادم و باور نمی‌کردند می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل کرده باشم و دوستانم "موسی را پیش و حبیب طلوع" با خوشی بهم را می‌پرسیدند.

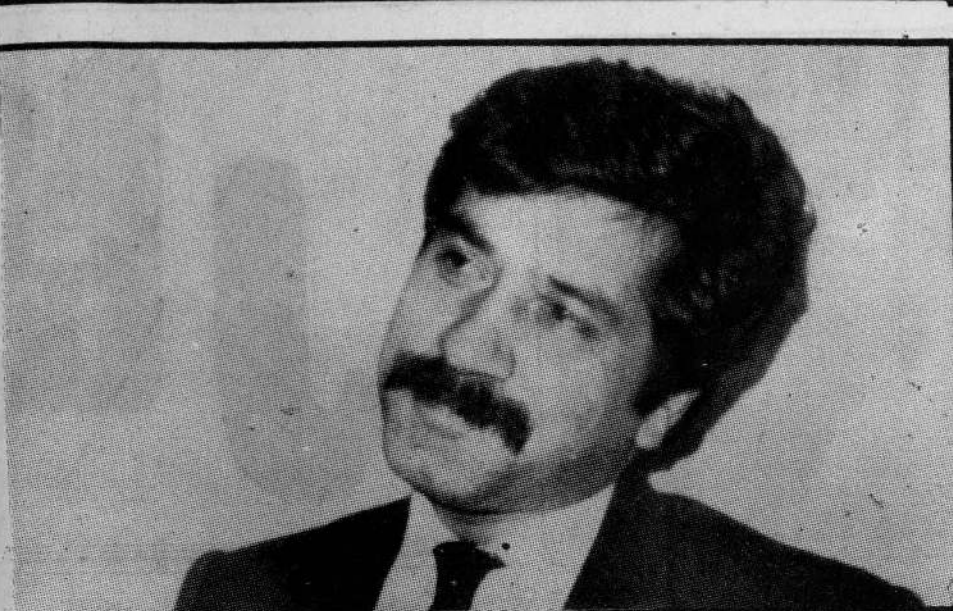
«چون کار تازه بی رهنمست دانید؟»
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زهر کار دانید.
 - اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و - کتبخ تعلق نمیکنید. اندکی در مسووفه زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید؟
 - ازدواج کرده ام. سه بچه. قصه اول دانم که هر سه تن شان در برخی از فیلم ها نقشهایی را بازی کرده اند.



که چیز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی و یکی دو فیلم تلویزیونی. دیگری هیچ فیلم ما دور نماندشته است به این معنی که قلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق به پالیسی روز ساخته شده که اینکای فیلم های خوب فلکسور یک و محلی وطن خوب ما ساخته معبد و نشر معبد تا جای فیلم های بیقتل تجارتی. خارجی را می‌کنند ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های آنها -

هنرمند باید هدیه فستای باشد

«هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده باشد بسیار»
 «فیلم های ما چرا نقش شوند "صدا" دارند؟»
 - فیلم های تلویزیونی ظالما طوری است که ماه خاطر سهولت کار و روی سست آواز را بگیریم. لذا از آن جایی که ماهک ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم مشکل لیستگ وجود دارد. لذا آواز مخصوص می‌باشد.
 «آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش



سینما روی آورده اند. چهره های تازه و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند تا سینما انحصاری نباشد. و شما خود - میدانید اگر در یک هفته سه فیلم نشر شود و در همه آن همان یک هنر پشه باشد آیا برای تماشاگر دلگیر نخواهد بود.
 خوب اگر افزون تر از این بگویم. فکر میکنم درست نخواهد بود. ولی یک چیزی را باید یاد آور شوم که بسیار بافلنانه در

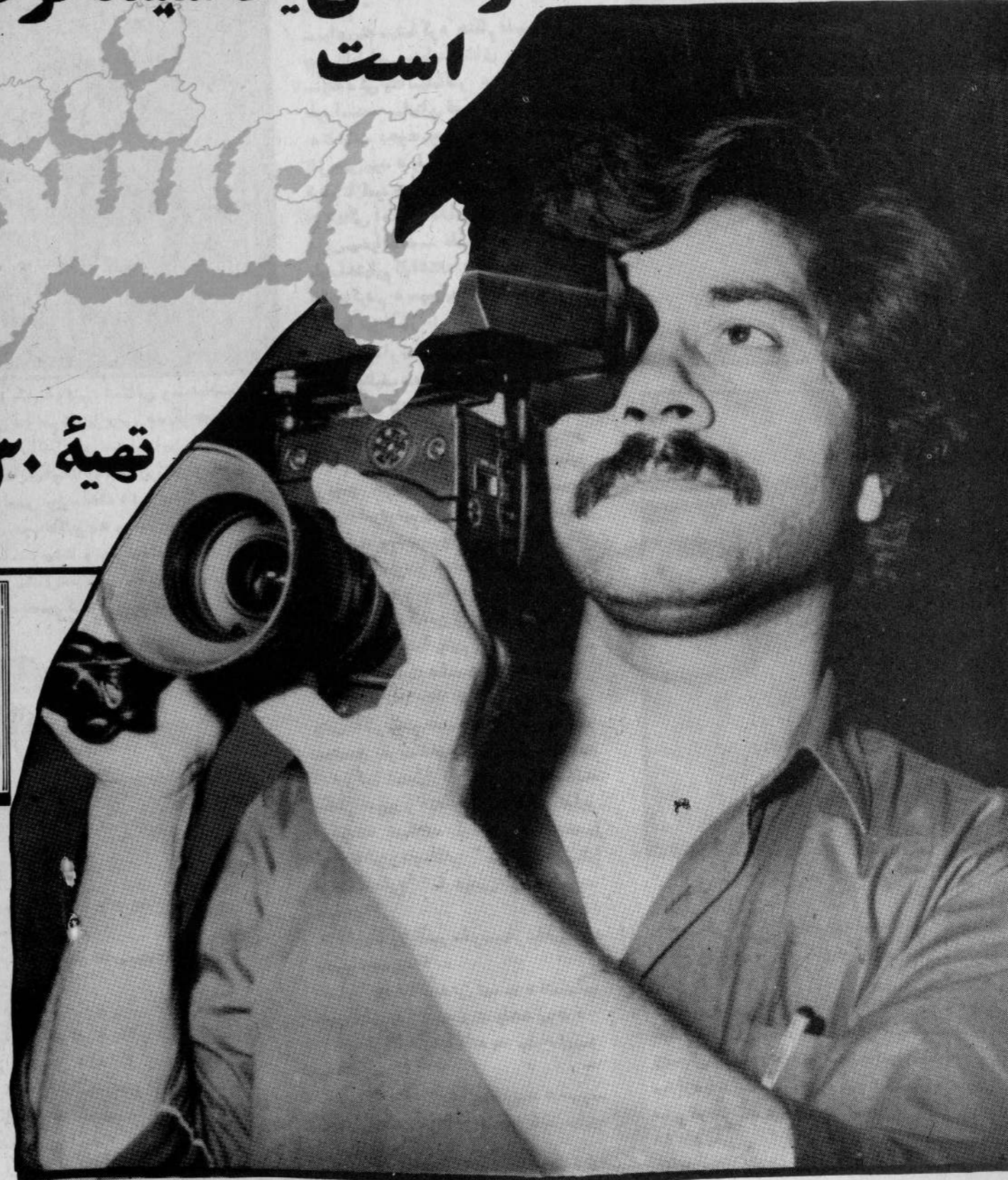
چهار که باید باشد؟
 - چون سینمای ما یک سینمای جوان و پالمتیک است. نه سینمای - تجارشی. لذا با شناخت از جامعه فیلم ها تهیه می‌شود.
 «ما فیلم های بسیار خوب داریم. ولی هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر می‌شود آیا نمی‌شود که به جای فیلم های خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم؟»
 به پاسخ این پرسشتان باید بگویم

«هراس از چی و از چی کسی؟»
 - هراس از نقد و انتقاد.
 «آیا گاهی فیلم های شما نقد شده اند؟»
 - برای نخستین مرتبه فیلم هنری "به - سوی لانه" که پس از اعلان نشری حاله ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از - سینما گران و منتقدین مانقد شد. هر چند که کسی ها و کاستی های آن را به رخ می‌کشیدند. من نهایت غصه و راضی بودم. زیرا به نظر من نقد در سینما و دیگر کارهای هنری و یگانه راه بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست.
 «شما در آغاز صحبت خویش گفتید که با داشتن علاقه و اندیشه بی - سینما آمدید و می‌خواستید کارهای نشر بخش را به انجام برسانید. در حالیکه گروهی می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی وجود ندارد یعنی که کار منور به منظور بهبود فلسازی صورت نمی‌گیرد؟»
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که در سینمای ما وجود دارند با درک رضا - لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند. این سینما گران ما بار سالنهایی که دارند. با آرزوی مندی تلاش می‌نمایند تا یک سینمای پالمتیک و واقعی را در کشور - میان آورده و آن را هویت ببخشند.
 «آیا واقعتاً دارد که در سینمای ما بهتر به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌شوند. تا به استعداد؟»
 - نه. به هیچ صورت واقعتاً ندارد شما میدانید وقتی که فلننامه نوشته می‌شود تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می‌شود امکان ندارد. آن تهیه که در - فلننامه تشریح شده. آن را تغییر داده و به کسی که عقده دارد و می‌گوید:
 فلان کارگردان به من نقش ندهد نقش داده شود. در این صورت من فکر میکنم باید از فلننامه نویسی دوباره خواسته شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر بدهد.
 کارگردانان ما چون انجنیر لطیف سمید اورکزی و فخر نبی و جوانمیسر حیدری و واحد نظری و شبان و عملی و دیگران همه شان آرزو مند این استند که در پهلوی سایر هنر پشه های که -

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.

آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و دیالوگ و تشکل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به ریاست تخنیک تلویزیون سپردم و ولس ریاست تخنیک نمیداد برفت.

چرا؟

زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره مین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - متعدد من و آنان را و داشت تاهیتی تمین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستاتم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟

در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تهنلیسی و راپورتاژها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟

در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم فلمهای دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فسلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهای از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟

میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره مین باشد و پیا فلنامه نویسی باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تعیین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

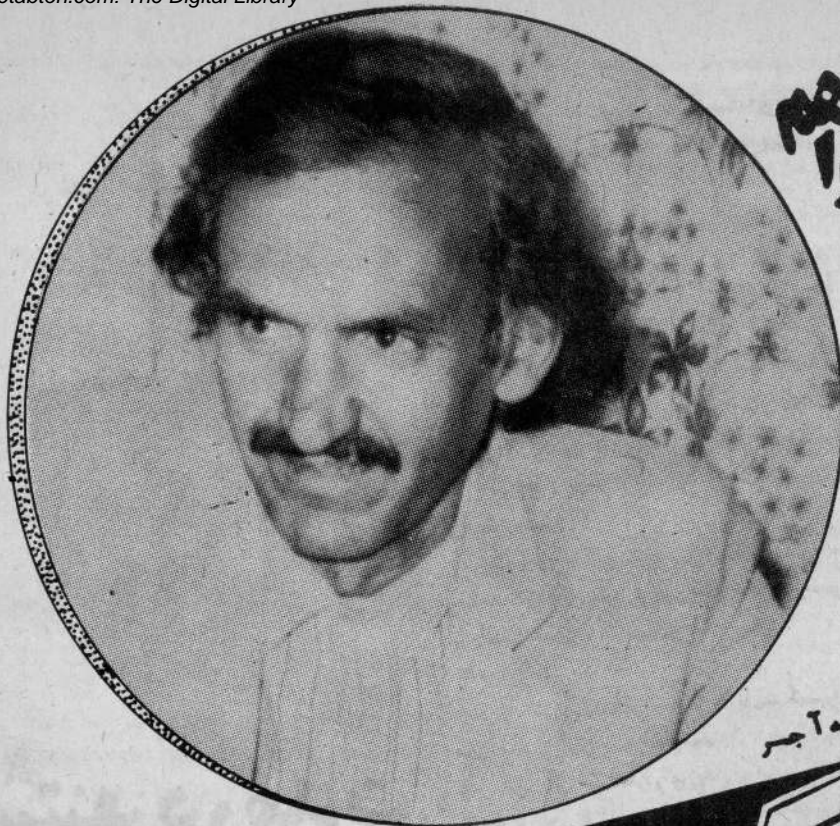


و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و ولس از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان بسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و دیگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوست

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن آهنگی که خود رسیده علاقه به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.

فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و ولس او را سخت مصروف میباشم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انصاف نهایی مصروفی استند.

عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه



مجید سیند : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی دارم با سه تار نواز
ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۵ ساله
شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه
تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار
نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا
هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون
مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی
اورانشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون
میگیم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که
ایندک آن را با شما در میان میگذارم:
* چرا از همه آلات موسیقی سه تار
را انتخاب کرده اید.

- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی
سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز
درسی رسم طبله رامیکنشیدم. و در ساعات
بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کور-
سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد
بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد
شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه
در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش
چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار
را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار
نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را-
استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من
چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا
بشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چس-
میخواستم، در یک هفته به آن قدم رسیدم.
* چی گونه آغاز کردید.

- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ)
زانوردم و خواستار آموزش در مورد موسیقی
واله موسیقی سه تار شدم که آن استاد
بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یارم
رسانید و همچنان با دستبایی و مطالعات
کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن
سه تار به چاپ رسیده، خود را انسا-
ساختم و استادم بردم.

* در مورد بیدایش و قدمت سه تار در
داخل و خارج کشور چی حرف های دارید.
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو
بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود
آمد و تکامل یافت، در افغانستان در زمان
سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی
به نام معراج الدین خان تدریس کرد و
شاگردان بیشماري تربیه کرد.

* چند مکتب سه تار وجود دارد و شما
خود بهر که ام مکتب استید.
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام
(معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را
آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار
بنوانم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه
خود را داشته باشم.

* چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید
و باید رواج ندارد.

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک
است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما
در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده
میشود، در حالی که یک سه تار نواز نوزده

بقوه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي



مرکه کورنکي د لهرم

حاجي چمن د پيروي هنري کورنکي چمن

کله یی چی گوتی طبلی ته ورژدی شی یوه دنیاخوینی اوافسون فضا پکه کړی . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندي راوی په رستیا دده لاسونه خومره دا احساساتو پارونکی با ارزسته او با قدرته دي .

د حاجي چمن سره - چی همیشه د بسلری د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کینز . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینم . د لندن روښنه وروسته د مرکي بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . د ناسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیشه خوښ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . د ناسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي او ایی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼ د یی چی د هنر ضروری او پوره اخلاق ولری . نوځکه همیشه چی زما پښه محفل اولاسمی طبلی ته ور ژدی شی هرڅومره نم چی می په زړه کی وی غټه گټه بری کینم او په خندا او خنر -

بسی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم . - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته وایئ :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یو ی هنري کورنی کی زبیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزیسات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

دله لرله . زه لس کاله دمخه په دله کی م او دمخه په دله کی په اصطلاح

ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په نورو د لوکی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نوما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله معان بهر ته جلال آباد ته رسولو ؟

- موز په جلال آباد او خواو شا سیمو کی د پیر محبوبیت د رلود . لهر لهر و سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کید لو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خویه اصلا کورته د تگ او د جامود بد لولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندي ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ ونيې
 خدايز واسمانی بيخلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لويي . بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمي . چلنزه ترد لهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامی تر نظره شه
 مينی دروازي شه له بنگو رنگينـ و سره
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقی بريال

گلونه لور زمانونه

خو شيبی د انتظار اوزده گلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـدي
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پويي په سر روڼانه
 نژدې شوي د وصال خوزه شيبه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مينی د تاوده بستر د پا سه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه و
 په سينه جی بی گلپانی رنگينه شوی
 ولوليزه بی د هطرو خوشبوی و ی
 هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شي

د اوریل بی زانگیدل تاوکړي ولونه
 اوسکای نڅپیده په اننگوکی
 تول بی فوز شومه د مينی انگا زو ته
 د وړی نیچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه
 د بدن په مرغلنپو اندامو پی
 زیاتیدونکی د پانی هوس گرسی وه

له وړینمینی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان بی په نخاوو
 لکه پینه په خولوکی لورسه پویه
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدی د عوانی مسته جذبـه وه
 اوله گرمو او سيلو پی بنگاریدله
 تلوسه بی بارونکی ولولسه وه

د شیبو هغه بهیر بسللی و و
 جی د مستی فونې وسپړل گلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت کيف

پهین این پېر من انسانه مېوسـ
 نسانه از بلاي گوښه ويوانه مېوسـ
 او مېوسـ :
 که در شام و شب تاريک
 سپاه لاش خوار د پو
 جهان را قبضه مېدارد
 و هر که شب برون آيد
 برويش حمله می آرد
 اگر شب را گذر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 و راهی بایدت آزاد
 چه گوی تو؟
 چه بند آری؟
 مگر این مؤذبت مېوسـ
 پتیا راست مېوسـ

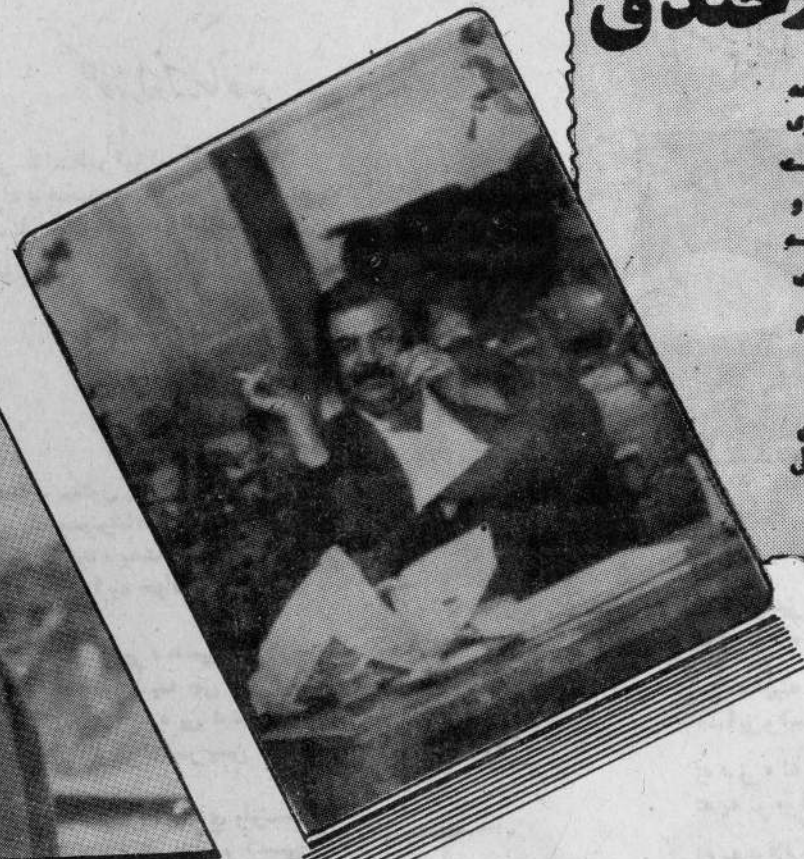
اسد الله ((ولوالجی))

شماره سوز

پرستو آمد و پوي رسيدت آرد
 بهار . رهگذرت را شگونه باران کرد
 بشارت گل سوزي خجسته باد . چو گفت :
 که مېوسـ ز سفير نازين صحران کرد
 به راه آمدت . گل نقش پای تو پرورد
 که فصل وصل باد همجو کج باد آورد
 چو کاخ عمر مرا خدا دگر دست گل زد
 ترا رساند . گل نقش پای تو پرورد
 خوش آمدی که دگر دست گل زد
 به گیسوان بریشان باد خاطر . بنگر
 به سينه تاه بود نقش پای تو پرورد
 هنوز تازه بود نقش مهران بند سرد
 مرا به گوی آموش مهران بند سرد
 که گفت سينه ام از آه بينواي سرد
 بيا بيا که توی شاه فرد د پوانم !
 مومو که توی در نگاه (حامد) فرد !
 عبدالسبح حامد

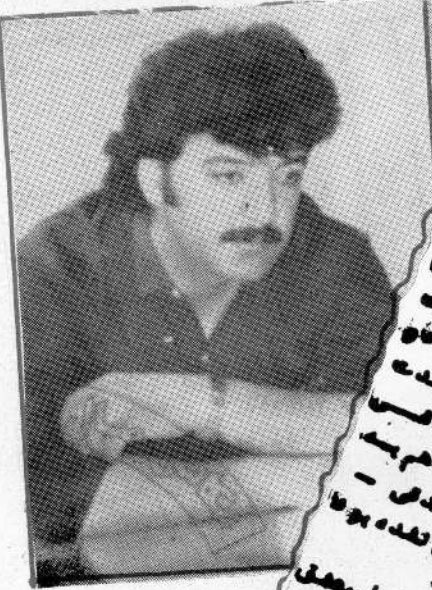
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
 نوری در حرکت بود دفعتاً با شکل سواری
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
 به سوی آمد در پیوردست و پاچه فسفاو
 به به جای برك موتراکسلیتروموتراهرم
 فضاظر به با دناپسکل زا به فاصله دوری
 پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
 خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
 فسوق خندق شده بود که به شکل
 تا خانه رخت .



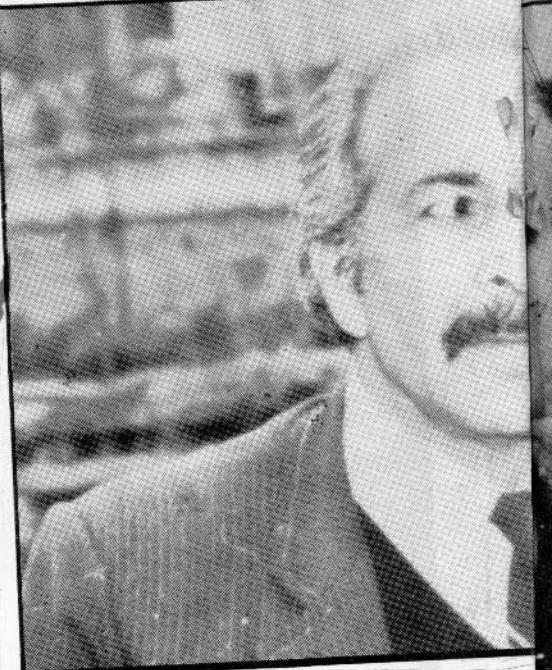
سرهنگه مان که آجر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در راه بودی و در سینه پاره

نمست آرز هنر پیشه فلم های انداخته
 با همه بهشتانند او که در فلم سینمایی
 حاسه عشق با ساره نقش بسیار
 کرد و آوازه عشق و دلدادگی این دو
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به سرعت
 قوت گرفت و طوریکه در اندک مدتی
 آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
 پای سفره نامزدی شان سوری شده بود
 و دوازی از نامزدی و از دوازی کردند
 که به زودی از دوازی که در فرجام این عشق
 واقع در دنیای که در هر جام این عشق
 نفس سینمایی همه با به حیرت انداخته
 مانست نقش بازی کردی از طرف فرانسوی
 های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
 نمست آرز بزرگ نماد و پرکار هنر
 را به اندوه بزرگ نماد و پرکار هنر
 سحر خط بخلا کتانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
 لویز بین را محاصره کرده بودند همه
 ر زهر زنی تمهید پنهان شده بود
 ظهوردا گاهی این سوگامی آن سنو
 میدوید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
 و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
 در آن نقش داشت اما میدانید که آخر
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
 پشک و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
 ساه و چرکین .
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
 پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
 را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
 خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
 بود و پشک همرايش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایستاد
 را به تلو یون را به هلیز ایستاد
 زنده گی هنری خود برای خواننده گل
 مجله فیه که تا این که او را فارغ
 منزل اول تعمیر تلو یونیون با ترست و حالت
 دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
 بقیه در صفحه ۹۴

شیرین گل پرسوز عروس به منزل آورد



سید و مهتاب که هنر و ستایش او را بنام
 شیرین گل پرسوز بهشتانند در
 حادثه که در این روزها خساره بسزگی
 اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوهای
 لداورند ، آوردن عروسی به خانه بود
 که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
 قرض کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
 شیک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام
 و صرف کلان عروس چندی منتهیانه که
 شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی
 و هادی عروس را به خانه می آورد و آنجا
 دارد تا عروسی واقعه چون در غمگسردی
 که سال های سال به امید عروسی با او
 صصص سپریان و سا زنده زنده گی مشترک
 باقیست .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

PHOTOGRAPH - RAKESH SHREYITA

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia
Photograph - Mukesh Panchal

زنگنه و آشنوک

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بینک -
 براشراست بینک میگوید : من از آن -
 دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
 و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم
 تا صحنه های حساس را بازی نماید . برای
 ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
 همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
 نه کسی دیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش ...
 او به جواب سوالی گفت :

« درین روزها مصروف ساختن فلمس
 استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
 از صحنه های این فلم هیروین ، از زیننه
 بپند - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
 مراسم آشوک امرت راج نکر کرده ، بالایی
 ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
 صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
 شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
 که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد ، -
 تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد ،
 مشکل است . اما من نمیتوانم فلم خود را به
 دستور گرفته هیروین هاتخمیردم هم ...))
 برم بهاری به شکایت هایش از سری -
 دیوی ادامه داد . ولی من همینکه نام
 آشوک را از زیننه شنیدم ، صرف در همین
 مورد فکر میکردم و اصلاً دیگر نفهمیدم که او
 چی میگوید . حرفش را بریده پرسیدم بیسی
 گفتید ؟ شما آشوک امرت ... او کیست ؟
 برم خنده ای کرد و گفت . کدام راز در
 جهان تا اخیر را میماند ؟ آنهم اسرار
 یک هیروین ؟ از مد هیوالا تا نرگس ،
 از هیامالینس تا نیتوسنگه و از رینارای و -
 موسس تا سری دیوی .
 از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
 فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
 پیار کیا تو درناکیا)) وقتی عاشق شدی
 دیگر هراس برای چی ...))

بقیه در صفحه ۹۴



است . برادر آشوک امرت راج هنرمند
 تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
 دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
 برایش جواب مثبت داده است .
 سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
 خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
 سری دیوی و آشوک را ببینم . من بیسه
 چشمان خود دیدم که ...
 وقتی دوباره به هند برگشتم ، خواستم
 مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
 دقیق بگیرم . اما قبل ازینکه من کوچکترین
 حرفی بزنم ، سری دیوی داد و فریاد بیسه
 راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
 محشری را برپا کرده بود . همینکه مراد مید
 صدایم کرد : ((امریش) امریش) بیسه
 لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
 آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده
 هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بیسه
 فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
 یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
 گردن می نهم ، این روزها سوگندش را به
 یاد فراموشی داده است .
 من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
 تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
 آنجلس به امریکا رفته بودم . آنجا
 مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
 بهیاری معرفی نمود ، از من پرسید :
 هیروین درجه اول هند چطور است ؟ گفتم :
 هدف شما ؟ در پاسخ گفت : من دوست
 برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم . و -
 وقتی درباره برادرش پرسیدم گفت :
 راستی ؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
 سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیانا



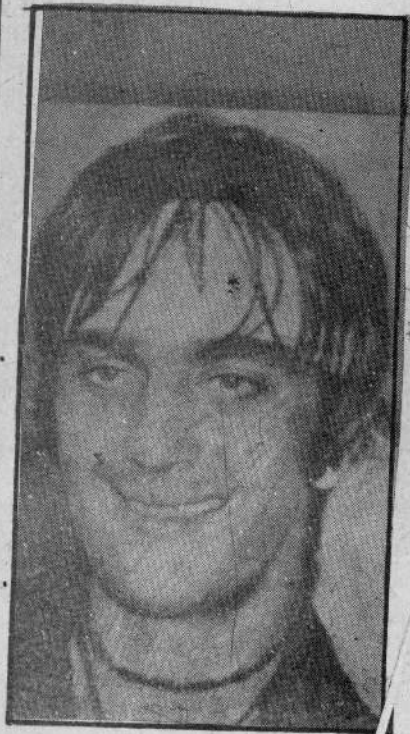
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی جنینیت که به آن
دلخواب می‌گویند ، اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمی‌گویم ،
می‌توانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم می‌اندازم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه ۹۴

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
می‌نمایم . دیگر در همه حالات ، بادام
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه :
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر می‌پسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دانم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گداری های غیر
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آور است . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه ۹۴

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج و وبال آخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسیده بود . اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه - مید هید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس میدل شده بود و از - بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد ه معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده
 ترجمه و ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دیواره وارفتنی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل سال پدیده است. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرد نشسته بود و هایش را فرمی نمود الیزابت بت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایبتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل بپایند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایبتان گفت: خانم، ایادتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر و زمانه دیگر ی قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، پرده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصبه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و وی سعی میکرد که روشش را از حرارت آتش دور نگهدارد.

آقای ایبتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد. الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غیر طبیعی نبود مثل اینکه مسافری از هتال آمده باشد. این مردم عجیبی نمی هابوند؟ آیا آنها درام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایبتان به الیزابت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیزابت را پائیدند. باها با هیچ پوششی هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم! نترس این خانم جوان خانه دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیزابت برگشت:

ما شش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید.

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار از چیزی که ما میدانیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعا در عصر ملکه ویکتوریا زنده میگردند.

الیزابت پرسید:

الیزابت پرسید:

آیاد رهمین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایبتان نیز مانند زینش ترسیده بود:

آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایبتان با چهره رنگ بریده و دست های لیزان پرده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و بلا یترش آنرا آتش زد. خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایبتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشنتر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود. او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و وایسواز دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعا از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.

مرد بازویش را بد و زینش حلقه کرد تا او را از شر مسافری بگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو! برو! توجه هستی از کجا آمده ای! بخاطر خدا، برو! و ما را آرام بگذار!

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی اتفاق نیافتاده باشد. پرده گنک هنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر میزنی حمام میکردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیزابت در حالیکه دستهایش را بلند کرد آتش میگرفت گفت:

اوه بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خورې مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي . خوچی د اخی اعیال وویمن نوزره می ماته نیسی مثلا د درو وروموترومده به نه ویاوهنر به می هم د هنر به خپونه وې او هېڅ بنیاد به نه لري یوازی . دخارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وې خوچی کورې د مکرویانو کور ، دخارج تگه او جانی به د هنروي وې . زما د پورش کاله کنیزې چی هنرمند می ولی تراوسه می گډه به شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خپری دې کورکی به تر خوروه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وې خوچی د ایی وې . زه پکی خوینم .

— تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟
— هغه هیله چی ټول افغانان ایی لري . فوارم به هیواد کی سوله اوارامی راشی . چی د سولی ترسپوری لاسدې هر څوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .
— پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري .
— خوتولی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدره به مترگ وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کنیزې انتخابه د کابل به سطح نه بلکه نظر فوینته باید عمومی او د هیواد به سطح وې او د موسیقی د استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناهه ته می نیولی اوچک چکی ورته وکړي .

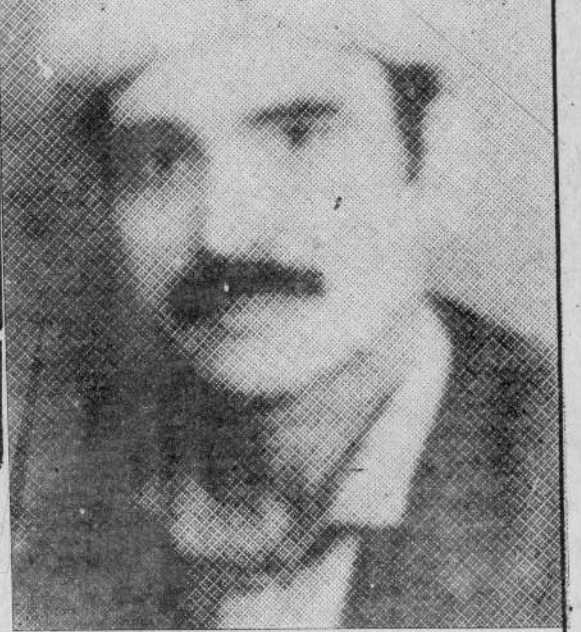
— د کیم هنرمند سندرې موخوینې ی . د دې پوینتی به اوږد وسره می سمد بشی به موسکاکي وویل :
— گوره د دې پوینتی به خواب سره کیم هنرمند . رانه خفه نه شی تاته پسی بنه خصوصې ټول وایم چی نوشته پسی نه کړي . به هیواد کی می د استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکي می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوینې ی .
— تاسی خوماشومان لري . ای کوم اولاد موفواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟
— زه د دې زمان او د دې لورگانی لرم . اولاد می وړوکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .
— ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وې .
— استاد اول میرچی ژوندې واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پنی وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .
— ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی او داستا .
— خوند وړ دې مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پری ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاست ؟
— که څوک د فزلی به ماهیت وپوهینې ی نو واقعاً فزلی پری خوند وړ اړه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کړم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضه

په لارکی د موسیقی

نو استاد به وهل او پبول را کړل . خوچی می راباندې درسته زده کړل .
— خومره سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :
— تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .
— ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې به تلویزیون کی لیسنگ کړي دې ؟
— زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگ کړم . ولی موزته څوک اوږي . او اخی وخت می لا سندرته ژارې . به هیواد کی خومره ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پیدا کید . ماله خپل جیسه بیسی ورکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړ پکی د شاگردې او استادې نه وتلسی وې هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیست زره روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فزله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لاس زره روپو د قبر به سر را کړي . استاد .
— د دې اخله دې . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومان می نوچنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پسی برون هنرمند شولین د کور او ژوند خاوند دې . تاته به د ویره وخت کی یوکور د رونه رسید پریند د دهنر پریند .

نعمت الله

ما پهل لاری



هنر، هنردی باید قدر

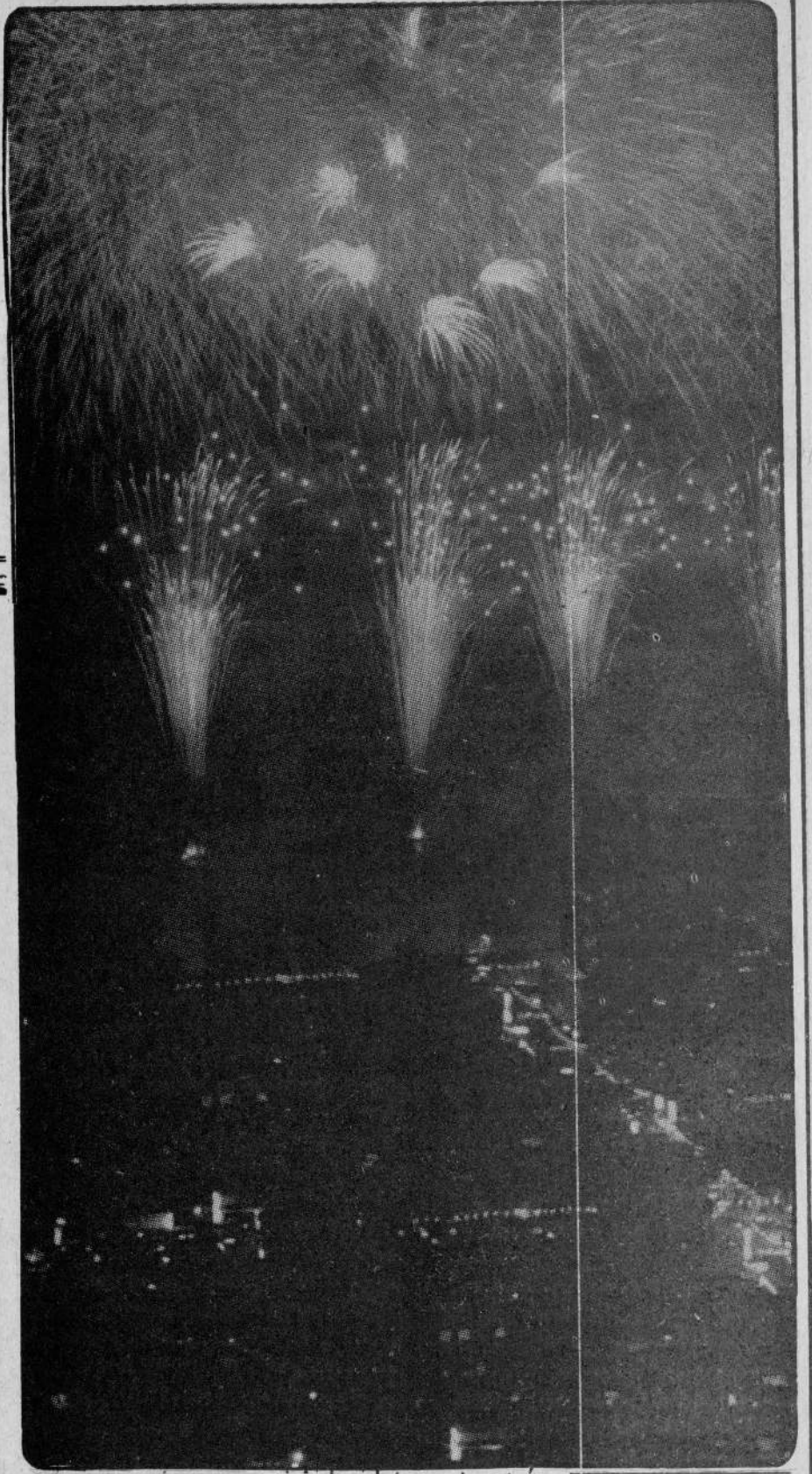
مرگه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشی اخره لپه بچیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت وو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وې . اخره فلتو خوما څه د بولی به سر به اسانی نه دې زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پروهل خورلی .
— خدای دې خپروکی د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .
— استاد اول میر پری کوینی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . او دا تمرین به ما هره ورځ به ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه اوک به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او کښته هم شی نونه نشریزي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خپردې زما سندرې نشر کړي . هنر هنر پیاوید قدری وشی . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری د استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه می نشر وې . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهر کی خلک به مینه میده

لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خور و خور و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړي سرکی می فکر وکړ چی گوندې بحای می فلت کړم لکه بیه کوته کی گڼونه پراته وو خوتنه پری نا ست اوچای می خپس . به میرمن کوته تر نظره تیره کړه هلته به یوې گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعانه واراوه او داسی موبه خپرویل وکړ :
— ماجیت وهه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی بیه گڼد لویسی او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .
— تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پینتی تنگه ټکور د خور ژمنسی سندر فواري او بنه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کنیزې خوبیا هم له سندر ورسره می چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر او بنه کمپوز سره همفاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده به خپه کی اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه می دخپل زړه به تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پیل د وولس کالو چی له موسیقی سره مینسی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی . زنگون ولگوي ، د یوکال په ترڅ کی استاد دده به استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوته وویژاند . هوکی . د پینتو د اکثره اوسابقه

شبه ولی توره وی



شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی شکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید وینا - لفه عقیده) نیم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید وروسته آسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گومان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . بلکه د لومنی محل له پاره شعر ورته عوواب برابر کری . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فزده عوواب برابر کری او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال آسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشیسی گریمید وله پاره د ستورو رنایی د پیره لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیایا) نه دی . خو کومه بنه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یو بختگل به فکر کی وینیس : به دی توکه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی یتنوال ژباړه

خ او تنگه نه وی . په دغه بختگله کسی د گریمید ونکی سړی د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په آسمان کی د اگن ستوری د یوه بختگله سره ورته وگڼو چی دسه تمامید ونکی بولی لوړته غزیدلی دی . باید ددی آسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د آسمان زموینز د لمر د سطحی د رنایی په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی آسمان د بختگله سره برتله کر خه قلمی موکری ده . پردی خبری یوه داسی معما را منعته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستی وختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتته رابرسیره کری چی د انری پای لری او یا که هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگری پاچا) د امپراطوری ریاسی پوه ددی باراد وکسرو لومنی بیونکی و .

هغه د یوه لیک په ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی دلس زور و خخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به هدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونیز ته نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری غزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو په تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د آسمان د گمید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا په اندازه شی)) . دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د آسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل پاتی روینتایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب پیرزده اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت په علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیرزده هغه باراد کسی بیاسر رابورته کر . د هالی په نیم یو پوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستوریزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سړی د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره چی د لیری واتن د ستورو روینتایی د پیره کمزوری ده او به سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیموین چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوریید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه پوهه چی نن مونیز ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم په واسطه خبروشوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوی لوی دلی له خوا د پیره روینتایی (نور) په لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومس) په نیم خرگنده کره چی د شیبی توروالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د وړ انگره کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده په گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری و وینو - دغه فزیکوه که خه هم د مسره فت گام د معما په حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کسی مسالی ته پیسی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه په لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تود پد ووه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کنگره ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوسته ۰ از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو تراز پاریس در اتلان تیک تو فان با شده ، شور می خورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب
 افريقان ياد به چشم ميخورد ، از جمله
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را
 خورد کرد از دهاه خود از طرف
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا را
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب
 درد شديد حتى کور شدن ، انسان
 ميگردد . بايد ياد آوريم که اين
 مار ، زهر خود را فقط در وقت دفاع
 از خوش پاش ميدهد .



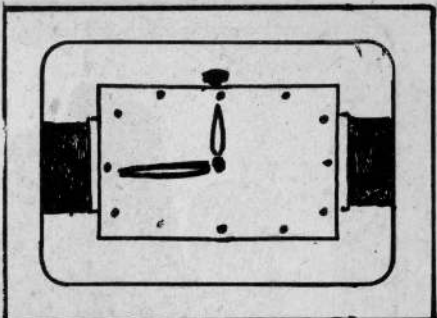
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها
 از اين به بعد درگادي هاي سرسبز
 شده ، نه بل در زير چتري خود را
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي
 را ساخته که هشتصد متر يك گوگرد
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي
 سهاد رستي در نمايشگاه مايکرو مينا
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوص
 صمانند سامان آلات قطع که که
 از الماس ساخته شده و موجي به
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد
 در حکم توانايي براي اين اشياي
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .
 سهاد رستي تمهيدات آب پازي
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته
 کند و حتى فهرمان آبپازي شوروي هم
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان
 را ساخته است که در رأس يك پروانه
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي
 جابه جا کرده است . ده سال
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند
 قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
 مليمتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که
 از فولاد ساخته شده و به عقده
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال
 بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

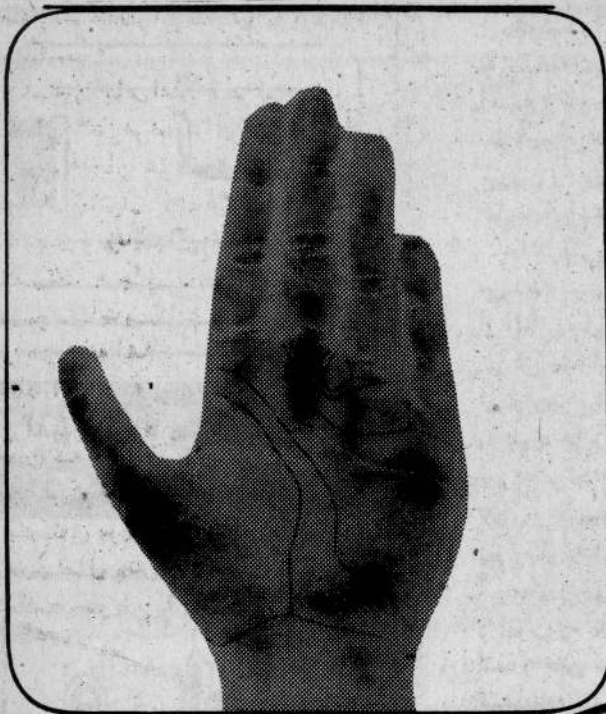
و از آنجا

پيدايش چتري

— قرار معلوم چتري اولين بار در
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريشش
 باران . براي اولين بار چتري پيد
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيدا
 کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در
 هواي باراني در لندن با چتري به
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود
 ساخت . اين عمل وي از خود
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

خوابهاي کوتاه و خوابهاي دراز

— تحقيقات چندين ساله روان
 شناسان سويسي نشان داده است
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افسار نبود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - آغاز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود توانسته است از روی یک تمداد اسرار - نقاب پر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده عمیق و مجزا از هم را که بپسیدید گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید، بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار شدن اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - چسته وظیفهشان را مبنی بر تضمین حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف آغاز شد . برخی به وجود صی آمد که پس طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه ای - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایشی

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد مباحثه است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانشمندان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو رپ وجود میدادند با عدد
 حالا دانشمندان به اشکال کف
 دست بهاران را رای امرای رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " و به پاسه
 شکری " Psoriatics " و بهاران
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و به پاسه
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کوه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طریقت است که حقیقتاً با " راکو
 رقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمد العظیم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیثه در مورد مصریان
 بیشتر نظر به مردم حبشه صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیان
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبی
 طبیعت نیست و دانشمندان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علا ماته
 برای کشیدن اسرار بهار بهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچکس نمیداند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism
 وجود میداشته باشد " بهاران منگو-
 لزم را اطفال نوتولی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق به
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالو " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محرم را بباید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 بقیه در صفحه (۹۱)



پیروزیات بگ گذشتند

جگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . جگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم
را می آورم .

جگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش
میخواهم . من جگو یز نام دایم

جگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی جگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . جگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسروین

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه جگو یز از جگ دست او گرفت و به لرزشی کبده

آن خوب رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم بگذار بروم .

اما جگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت جگو یز چسباند ولبا —

لبی را

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و جگو یز

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز یا هام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

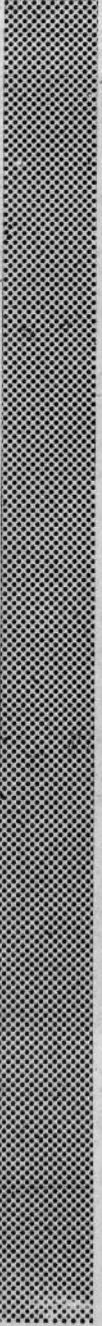
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه بیان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز یا های خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد در رهایی که مدتها زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا یگان میکنم که هیچکس به حصول شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شفافیت تن و بویها ی تانرا ...
 - مقاصفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اطمینان کود کانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- یتان از دواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیی - صانعت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیاورد . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با اوست و ابداء رها پیش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیج روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

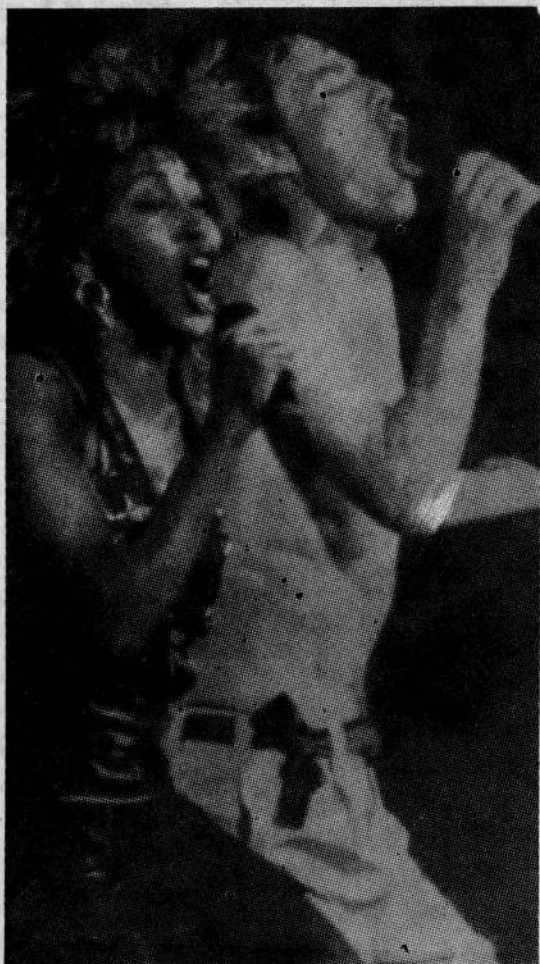
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده وگفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اکتیاق زیاد به هوا خوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فو کوه ه نایبند فرانس ه وقت فری و در جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا - به به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد وگفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغولی شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق در میدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نمرش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی مینماید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهاش با تاج خروشن تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

گفت:
به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل مقرر گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ موده



حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودي از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :
 س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟
 ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد ندان زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ؛ سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :
 س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟
 ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و فرار د ر منزل مصروف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :
 س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعلاً کجایند و می دارند ؟
 ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، و فعلاً یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجلاسروش از شهر مزار شریف :
 س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند .
 ج : به خاطر یک برای بار سوم کاملاً آماده می داشته باشند ؛
 عبدالصیومی و ولید میرزاده از شهر مولاعلی :
 س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟
 ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنر اصیل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد . -
 سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد .
 این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نفر ۰۰۰ بتلون های غشاد ، کرتی های کوچک ، نکاتی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...
 در این بدیده هاچی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لطف با زبانی عاملان شرف نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیز نیست با در هوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و روح فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .
 فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانعیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد :
 - در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .
 از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید دارای - پایه های اجتماعی باشد .
 بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگه نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن ها را خالی و میان تهس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزدور صفت و مطیع امیر

کلیسای سحر

دختر سحر

سمر که شست و قمر
از ع بس
تنظیم کتفنده نوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق
به من است .
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود
یک خاموشی مطلق و من از این سکوت
لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در
خیالی ترکس باشم . در بستر افتادم ،
بستم آرامش هر شب را نداشت . از این
پهلوی به آن پهلوی افتادم . هر بار که
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی
و جذاب ترکس نوازش میداد . در فر -
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی
که ندانستم چس گونه صبح شد و
صبح نیز خیلی سرحال و عادی ، راهی
دفتر شدم .
و اما شب ها . . . برای خیال -
دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب
هرم با لبخندی گفتم :
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا -
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز
لباسم را عوض نکرده بودم ، یک همه
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند
و تیرکی دادند و یک ه یک قصه
خواستگاری را آغاز کردند من خوب -
شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -
ین بار که او را دیده بودم ه سرش را
به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست
و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر
را در بعضی محافل دیده بودیم ،
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،
اما با آن هم دوستی داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته
آهسته حرف میزد م نگاه های خسته -
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید
و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -
فهایش را میگفت حرفها بیکی هیچ
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه
بود من کوشش کردم که بدانم چس
میگوید . . .
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز
این قصه آغاز شد ه قصه یی که
گفتش در دست و ناگفتش رنجس ،
آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای
سیاه و بزرگی را در برداشت باد -
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د
شتاب داشتم و میخواستم از سردی
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه
ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

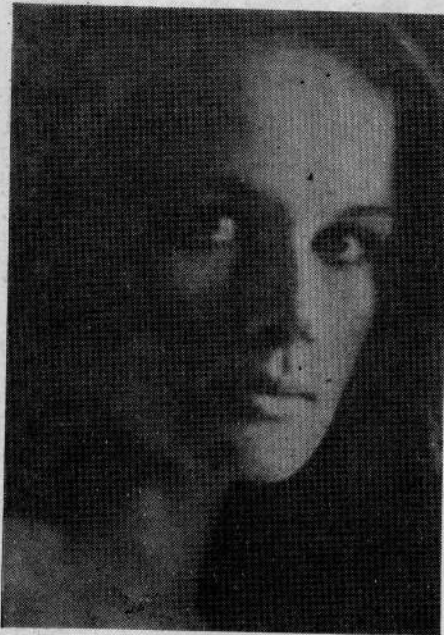
پنجره مایستادم و به آسان تهره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شوخ و شاد دهنهان بودند . هلا
 نگونه که نرگس جذاب من برای من
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زد و -
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هر روز که میگذشت و نرگس را -
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروز و کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و -
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را -
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد تو خنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت و قصه ها مینوشت
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در د و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشدم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی ماندنی ز مادی -
 طول نکشد و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه پس
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتم و ماها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همیشه
 شان در روزهای رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شبها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هاش
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگر کویهایی
 در نرگس پدید آمده ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را ز سر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای اسی
 و باسنی نقش میبست و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زود به
 خواب میرفتم و نیدانستم تا چه وقت
 شب بهمدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...
 در آن روزها با دختری به نام
 " سیمنا " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفانه ورق بگردانیدم

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه بر میگفتم این تفریبا -
 عادتم شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چس گوسه
 مصرف میشوند

مدتی دیگر گذشت و نرگس زبانه
 تر ضعیف و زرد شده بود وقتی
 نزد دکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گفتم از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست

باز هم با دوستانم به هیش و نوش
 پرداختم و وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا بود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چس طور است ؟
 از جای برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !

مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟

با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چس کم که رنج و دردت نباشد
 پیش دکتر معرفت دروا میخرم
 دیگر چس کم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...

با صدای بلند گفتم :
 پس است و کپهای فلس خوشم

نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد و دور چشمها
 نش سیهایی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه زد و
 رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش بالرززش دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دستش
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .

مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد و بعد از یک روز
 نستم روز و شب هر که میخواست
 ست برنج و گوجه نرگس هیچگاه
 مسامع آزادی من نگذاشت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتم و میگردم
 یک روز سیمایم گفتم :

مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشته که فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفتم .
 مادرش زن جوانی بود که پنجابسی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .

مادر سیمایم در آن در میگفت
 و در پایان هر صحبتش فقه
 میخندید و من هم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همیگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میروانیدم و به نرگس میگفتم
 مصرع فتمت زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .

و یک روز من و سیمایم کردش رفته
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چس بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :

برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرده هر چه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگالرش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرم سما اجازه
 میتی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...

میخواهم بفهمم چرا از به دل سرد
 شدی من چس گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
 طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چس بد کردم .

بسی گویش را گرفت و جان هایش
 گر پست .
 فقط گفتم :

نرگس گریه نکرد .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکردم که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در آن وقت در شفاخانه بود از او
 پرسیدم که چرا اینجاست ؟
 او مرا به شفاخانه برد و با
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...

افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی !

خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگویم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شد . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعصاب آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفتم توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .

نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ایم آن روز سیمایم و مادرش با
 من سخن گفتند و من به حرفهای
 او گوش میدادم .

مدتی نگذاشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...

از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
 رفتم هیچ چیزی نسبت به نرگس
 نداندم دلم درد داشت در آشنا
 می که به دستان خودم به شفاخانه
 رفتم و در آنجا دیدم که نرگس
 در بسترش است و صورتش
 پام آبروی سوخت . سرو صورتش
 در میان دروازه پشیم پوشیده شده بود
 و از هر چیز فهمیدم که یک چشم
 را خواست داده ام و صورتم گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند
 و ولی جرات نداشتم از کسی بپر -
 سم .

نرگس چس حال دارد ؟
 وقتی حالم بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود میخوا -
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفته .

هنسوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بستم درد میکشیدم و رنج میدردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم هوای
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستیم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدو
 سوگند به تو همه واقعت ها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم
 که به آن فرشته بزرگ این همه پی
 بند و بیاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم ماند معزده آیا با چس چیست
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زلفم
 مشربم دلم ولی هر چه بود دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم باها پیس
 مینگریدم حالا منتر نمید که مرا آسوده
 به جایم برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میخواست بگویم و خودم
 را به باهای نرگس ببیند از به او بگویم
 نرگس خوابی من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و نواحق بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتم
 نمیبیند . و از من میگریزد و به خانه
 نمی آید .

نرگس بدترین زن جهان بودی و -
 با من به دامان یک شیطان پناه
 می بردی من مومنم بگذار پیش پای
 تو بمیرم .

داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشمم به بستر او افتد و دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .

ولی فکری در مغزم خطوط کرد
 نزد دکتر معالجش رفتم ...

وقتی دکتر به صورتم خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کرده
 با تعجب به من نگریست و از وضع
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .

با صدای غم آلودی گفتم :
 چس بدبختی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم و حرفهای او
 به یاد من آید واقعا زن فهمیده
 بی بود خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تدای او
 در هیچ جای نباشد . به من چی
 امری داده اند ؟

احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تماس وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم دستم دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریز
 پختند . دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود دور
 شدم .

راهروهای جاده پر از ازدحام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غم را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -
 های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعت دارد که نرگس مرده
 است ؟

اشک دور چشم مادرم حلقه زد
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...

خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز ممرده .
 شتاب سرو صورتم را بوسیدم باها -
 بش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به دکتر ببر . هر چه زود تر او را به
 دکتر ببر .

خانه خالی بود شام میخورد
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چس
 طور به خاک او نگاه کنم ... ؟
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لیسید
 خندی بر لب داشتم یک لبخند
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم

لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

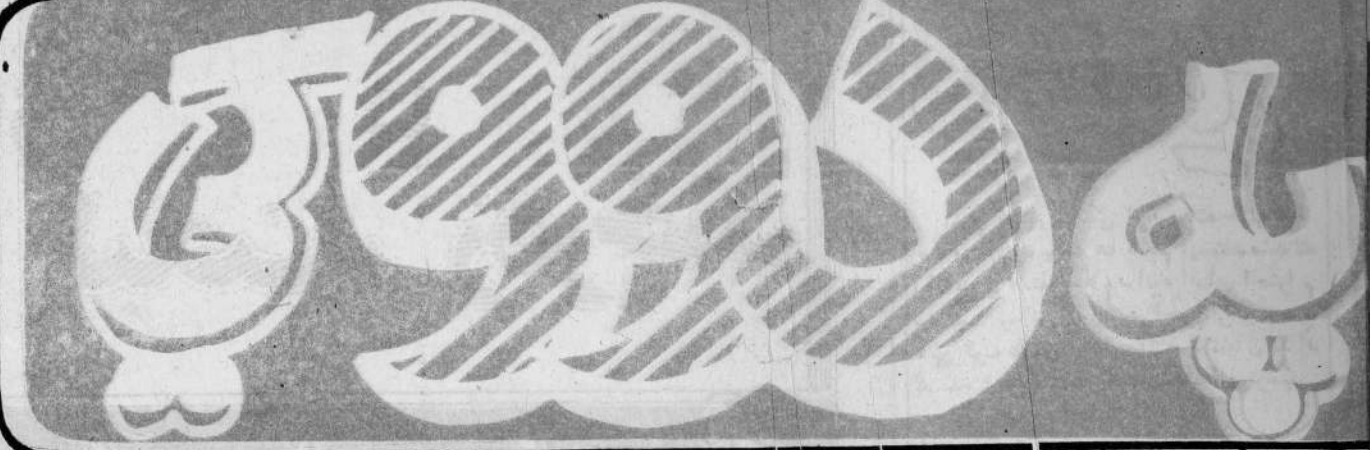


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې جوړه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړي کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید ه د پیر زیات په فضا شو او یو وخت شتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه ش اواز پورته نه شی .
د ه همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې حمان ورساوه خو خولی یې پروچولی وو او را کوزید ی .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې ونیسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید - پاره .
هیڅ ش یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چیه دوره تر شا یې حمان دوه قات نیولی وي اوکله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په غیږ کې یې حمان وروښو نیولی وي . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید ه خپله سایې وید پوله او د قفل

د سنگری وږخراوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد وه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر د بردغه پار بر - پالی شو اوکله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه د ورته فز نیولی وه واورید ه . ده سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړي او خپلی کوزی ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوته کېس گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پوري کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېس یې لیدي هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکېس پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حمران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لید یې جرات نه هم باید پاره شو یې نه و ی .
کوم احساس چې د ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرگند وي . د ده په رگونو کې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسې احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یو احتیوت په حال کې نه وه لیدل . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید ه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پوري هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود اوکله به سرد شو . ایلزه د ده د اجاب بیوال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره ده ونه شو یې کولای چې وید اندي لار ش . په اند امونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ټپید ه . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې مود به کوزی پوه شو باندې ولگید ی او د پیر تر پورته شوې تا به وپلی چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدل یې وې .
د پاره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولی وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره تړي وې یو بریل باندې اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروږد ی شو . دا عمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسید . ونه درید ه . ښکله . په بستر یې سترگی خښ کړ ی . اوس یې چې سترگی له تیاري سره آشنا شوي و یې هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي برشا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د حوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج داره طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوي وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېایسول .
د هغې نصابې او ننوتی سترگې خوب پتی کړي وې . دموم په شان پانه یې د وروښمین جمال په شان پري راخواره وه . نوس اوسري شونډې یې لږ فوندي سره بېرته وې . د مخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید ه .
یو کورچس اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پریخپلو شونډو ښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د همدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ ه . په اند امونو یې وو ورو ایلزه رافله . و خوشیده او سترگی یې رالوتی کړ ی .
د پیر راوړینه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لږ زید اشوي .
د پیر شیبې له پاره یې سببه او انې پار نجلې ته وپیدا شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیري او د هغه خواته یې ورو اړ و کړ .
هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدل یې وه خولانس او سه پوري هم پاره شوي نه وه . جیفرې چې د احوال ولید ه . نود پوي محرکه کوي تر شا ټپو لاندې په بستر باندې د هغې تر شنگ کېښیاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته وروپورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لوبږ نی شه د ه اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه))
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده او نه یې حمان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې وروته شوي کړي . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکې شوي . هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې چه کولای شی ؟



هغې وویل . ((جیفرې . خوته باسد نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید ه .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده - کړي او واده به هم وکړ و . ته په ما پوري اړه لري . اوزه .
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کینف له اود جیفرې لوبی او تړي شونډې د هغې پریخوله باندې کېښیښودل شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پریلوڅو اوز وپاندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید ه خه کوي حمان یې د هغې ترخنگ غوږ بچار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ټینگه و نیوله او تر هغې پوري یې دا ټینگه نیولی وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې د نیما یې کوزورتیا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ټینگ سره وویل : -
((ایلزي - زما گرانې اوه . زما گرانې - زما گرانې))
د جیفرې د لوبی مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار پریوتله . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې ټپرتی وراوړ د کړ هغې خه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې مات کړ ه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .
هغه وویل . ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لږ د اعتراض په توگه اوه وایسته ادا ه لوبه

هتلر

روزي هتلر به يکی از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام کردند . زماني که به نفر آخري رسيد همچ گونه عکس العملی از خود نشان داد که سخت باعث قهر هتلر شده از او پرسيد : چرا اداي احترام نکردي ؟
 نفر مذکور باخونسردي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .
 ارسالی : عابده رابع بکاش

تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن
 چیست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خستو .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينکه چشمش به عکس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع کرد به گريه کردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميکيد ؟
 مست ، عکس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شد يدي تر شد و گفت :
 - من ميدانم که ماه است ، اما شما به من بگوييد که در اين وقت شب من در آسمان چه ميکم ؟
 ارسالی : زوليانا نصيري

ببخند زبختند

با عيبات مامور

مامور و کرتي و کلاه هم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمک
 مگر شام بود خرج پناه هم نبود
 والله زرفی است گاه هم نبود
 باوصف همه بختگی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوت بود رئيس
 اي کرتي کهنه ام فدای تو شوم
 تا سال دیگر اگر بمانی به برم
 در مسلک مکر و خدغه ناکام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 تريان رفات و وفاي تو شوم
 والله ره قسم که خاک پای تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با
هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريسل
بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
و برد . بقيه آمدند به چادر او شروع
کردند به دلداري و تسلاي او و
جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه
میکرد .
اي سستی جانم - اي سستی جانم
تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام
اين نژاد مخصوص گورييل ' زن هاي راکه
ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت
بس مي آورند .

به گزینش بلیغی هونی

طرح ادبی

عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم
سرازير ميشود زيرا درد دوري تو که
د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
زخم هاي من بودي آرام مي ده
باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد
زيرا به ياد آن روزها ميانتيم که من و تو از هم
جد اي ندانستيم . اگر يک روز ترانسي
نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوي
و صد انوسوس که تقدير ، ترا ز من جدا کرده
است و تا به جد کرده است .
آه ، عزيز من
اي گوشه .

نوشت: نیلاب حکيم

- علت آن که ماهيها عاشق نميشوند
اين است که پسران شکست ، وسيله بي
براي خود کشي ندارند .
- نميدانم آدم هاي دور وقتي در آيينه
ننگه ميکند ، کدام روي خود را ميپيند
ارسالي : بليغی آزاد



ترکيب هلري رسي:
به نظر يک متخصص ، رقصهاي مدرن
ترکيبست از رقصهاي سنتي افريقا و
حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد
بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند .

درساعت دری

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري
را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
داد که براي فردا هرکس چند جمله
ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
در اين ميان کريم الله که خود را لايق
لايق مي تراشيد تصميم گرفت که کلمه هاي
زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و
در راه پشت کلمه ها سرگردان بود . د و
بچه را ديد که با هم جنگ مي کردند . يکي
براي ديگري مي گفت بروکه مي زنت .
کريم الله ياد گرفت که : بروکه مي زنت .
پيشتر رفت ديد که دو بچه قصه فلم را مي
کند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .
کريم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .
کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر
به موتر بالا مي شنيدند مرد براي زيش گفت :
بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .
کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
صنف حاضر شد .
معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان
د يگر را پرسيد نزد کريم الله آمد و گفت :
بگو کريم توجه ياد گرفت ؟
کريم الله گفت :
بروکه مي زنت .
معلم خشمگين شده گفت :
احق ، اين همه ها را از کجا ياد گرفت ؟
کريم الله جواب داد :
از د رمندياد گرفته ام .
معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود .
گفت :

پيش شو گوشه که برم اداره .
کريم الله گفت :
بفرماييد ، حق اوليت از خانم
هاست .



برده باری ما

فهرست قبرگردان سرویس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سپردن زآن تاقراری ما
 گویند به زین سیاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جو گویند بهم
 باری بیما به موثر بین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره ت را دوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارستم
 که همیشه به اوامر پدرومادرخود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی نرق دارد . برمن رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نوبت به
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج درخوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاطب و هشتم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این با آن -
هنرمند پرسشها می افتد می پرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه درددل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کشف کرد
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغز هم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعین شود ه که از رستوران مغز
شهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبیل رستوران هم حرفی در
میان نمی آید
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناعده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمی آید
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنگ دروازه آپارتمان مرا میفردند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریبان هذر و زاری میکردند
مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قشمر نام در کشور ما
موجود است . نام شهر ها جاده ها
پناها هم سات و هرا آن چه را که
فکر کرده میتوانیم ه قشمر میدهند
من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری
اد براد رکه هرد و از غوانهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم

وقتی اندام درست و بسند شکل مسرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتیم ه بیچاره ها بی صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردیم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتب رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنگ دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامه



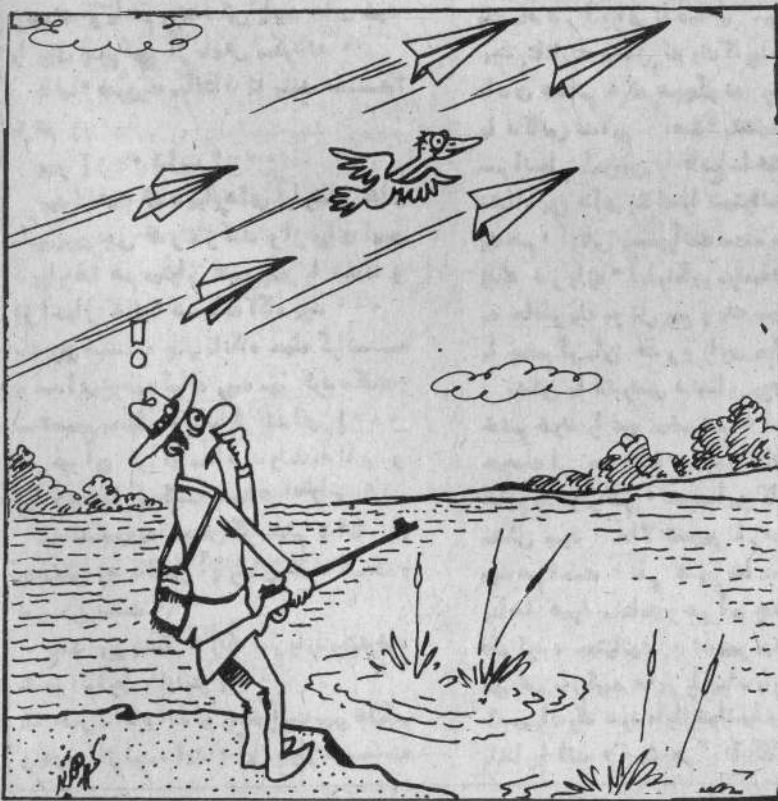
نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او -
گروپ څخه پرته خو تل -
وځنډل خون يزر د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو . که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتيب شوي دي . د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يي اسناد به
بوجي کې بچاي پر بچاي کړل . کله يي
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله . نوزما به زړه کې راتير شول : -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي
مکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چا رواگي په لاس کې لري .

* د پلوی په لاره کې يي د ديوال خوا ته
له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او بچاي يي
د بي لاوره وزيړه گوته د تلدي خولسي
پاکي کړي او پرڅه پرڅه يي په مېکه
وڅخولي . کله يي چې د بوجي
خلاصه کړه . نو لومړي يي ورته
راښکاره کړه . خو چا ورسره نه
دغه دنگ همون دي
بچاي له بوجي
هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې
يي دده د برحالي شاهدي ورکوله .
خود ا هم ورسره ونه منل شو . روسي يي
خواستعلامونه او نور ټول ټول کارتونه
هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
ور نه وو . مکه چې دده قد او قواره يو
خوارلي کله هلك ته نه . بلکې يو دوه
ويشت کلن همون ته پاتې کيده . نيز دي
چې د جلب او احضار گروپ يي مو تر



خان او که بل شوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو . نوله خپلو لویانو او مشرانو
څخه يي اوږدلی وو چې که چيرته
په لاره کې شوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري حمله په لور غز ووايې
چې : داسې دچادي . که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو .
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل لویانو پورته گټه اخستل يي روا
کړي .
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به
څه شي په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه . نوموړي
په موندلی شي په پيه لاس کې ونيسواو
بيا به مو ورو له مخه سره دري حمله
وويل چې : داسې دچادي . له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غز پد لوسترو کتل او شي به مو په
جيب کې اچاوه .
د اد ماشوموالي د نا پوه -
نا خبري او ساده گي خبره وه . خوراشه

پاڼي په (٦٨) څرگند

د سیخ له خولی خوړل

هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغږیږم نو پینتل نوراته ویل به می چې :

- څه وکړو د سیخ له خولی یی خوړو .

که نور روزگار مو تر یخ دي .

- لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی د زوی به لږ سیخ را شین شوی و .

نږکه چې د سیخ له خولی خوړل پس

د خبروتکیه کلام گر چید لی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوړاک به مانا ونه پوهیدم .

یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د بوینتی له باره ورغلی م . خو دا محل یی له رغبر څخه وروسته د -

سیخ له خولی خوړاک باند یی شخوند ونه راهه .

زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی ویی بوینتل :

یاره جاندا ده (تاخو به یو وخت د سیخ له خولی خوړ له خواوس یی د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوړاک به مانا تر نه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دي بوینتی سره لږ

* موسکی شواو ویی ویل :

* هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خوړ له نوزه به کوبونی مخا زه کسی مامورم . خواوس می ته هر ویی چې تقاعد می کړی دی او به کورناست پیم .

* اوبیای د خبرونه لری که به دي -

* نو پوهولم چې په څه ډول یی د سیخ له خولی خوړ له .

* اوس نو که له تاسوسره هم د دی -

* خبری د پوهید و سوداوی . نو هر محل چې له کوبونی مخا زی څخه دا ډول و -

* بوجی اخلی یو محل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږی .

خپرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان ارسند رغاړی -

مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلفونی مرکو تر سره کولو ته اد اړی مجلس ویل کیږی .

اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . نږکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم تر فرور او خپرنی لاند ی نه دي نیول شوی .



د ماشومانو څیرې

- بیسی که د عقل له ارادې وروغی .

- نو سړی د نابودی کدی ته بیای .

- زه یوه توتبه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو کوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زورور دی .

- لاسونه اوز ده به دي . خونه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .

- که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د ځای خپل ځای

د اشپز برس او انرد بنجاره هنی ته خبرور کوی چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاع پیسی وکړ .

دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی به تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی ویی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ویی وکړی :

که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دي ورکړی . خوله هنیسی ورغی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

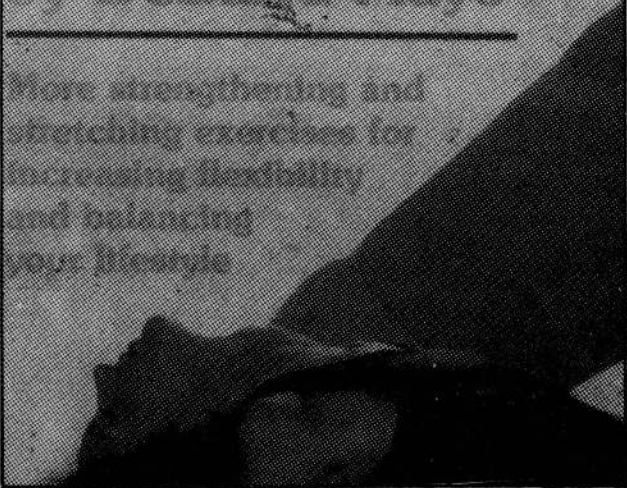
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه ستاندر

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقه فائده	فاصله بین تپه های فائده	حمایت شانه ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و کمر	مسئول حرکات گردن
عضله های زود تپه	قسمت بالای پشت و کمر	فائده ها را بالا می کشه
ماهیچه های سه سر	چنان قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم
 تمرینات یوگا در حفظ عضله های
 محکم و در خور انحنا کمک خواهد
 کرد و در درک این که عضله ها در کجا
 موقعیت دارند و چس میکنند و در
 اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا
 را باری خواهد رساند . جدول ذیل
 عطا را با موقعیت و وظیفه عده عضلا -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار
 میگیرند آشنا خواهد ساخت . از
 این جدول منحصت بهترین سردستی
 و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه پس
 به شکل زوج های مخالف قرار
 دارند . گرهه این شکل عطا
 مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش طوی بازوه آن
ها را خم میکنه در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه طوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . یوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است . از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کته گویی تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های محی و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه طوی بازو	قسمت طوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر بیسی	سر	حاصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه طوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و ورسی	جناحین قسمه طوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را طو جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری	ساق	بازو ها را راه جریان حرکات فشاری بسط میدهد

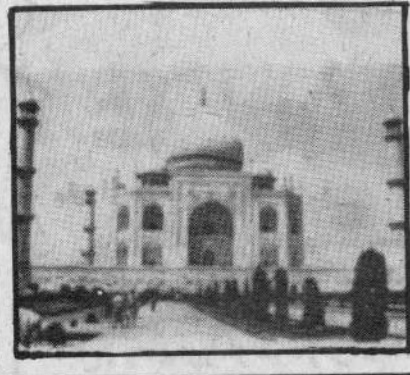
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش میخورد
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغل
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدار از قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تقاضات آن تاریخ هند را
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن ماند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
* لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
* در تعلیمی دروس به چی نوع ورزش
علاقه مندی داشته اید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دوسین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و ده هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

* میخواهم بیورسم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمر بند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.

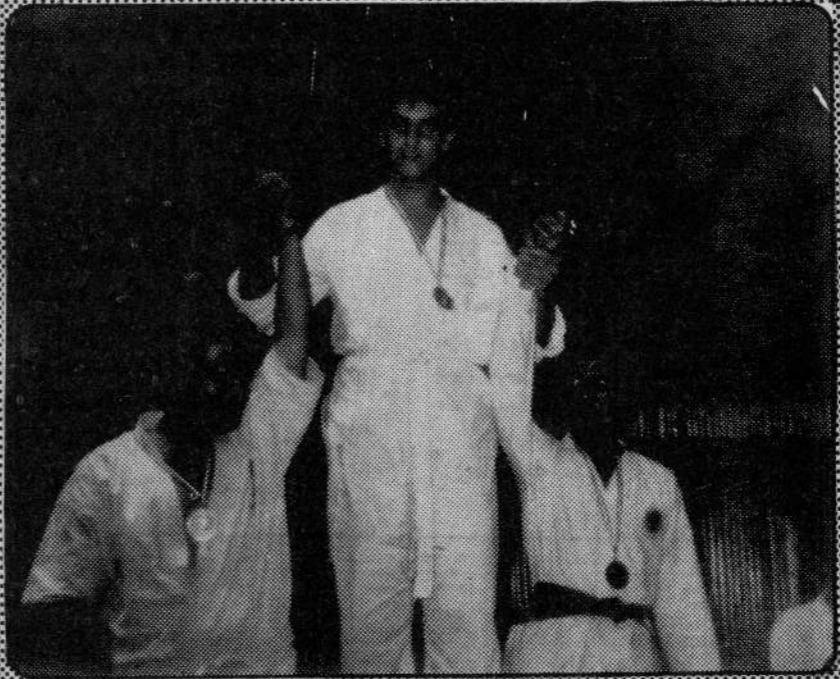
* در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم و لی هنوز من آماده
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمر بند
خود دفاع جدی نمایم.

* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های بر سر ای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمر بند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمر بند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمر بند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چيري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به پوره چټکتیا کم شي نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت به پیرزیات وي او به دي توگه به د شمسی توریوالی ثابت شي . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به ډاگه کړه به دي کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام به باب بشپړه کړه چې فته ټکی یی دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي یوازي او یوازي داسی دیوالونه چی د زرگونو روښانو جسمونو د یوهای کید و په حال کی یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي))

د اولبرس په پارادکس کی داسی رافلی دي : ((که چيري د ستورو سلسله نه خلاصید ونکی ده داسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسيزي . د ایه د هغه نوره خپس وي چی له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . بلکه به دي سطح کی به داسی نقطه نه وي چی ستوري په بکی نه وي . به همدې بنسټ داخبره دکولسو ده چی په داسی شرایطوکی د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازیسی

ممکن میتود چی د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کی لیدل کيزي . دادي . چی داسمان نه ښکاره کید ونکی یانه لیدل کید ونکی سطح باید په ډیر لیري واټن کی تصورکړو . داهغه واټن دي چی د هغی په ایزدوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغی خبري څخه د اولبرس هونیای ري به ډاگه کيزي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي اوخپلی خبري ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به بیدانه شي چی په زغرده د دارنگه څرگند و اورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشي . زه به ډیره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکی دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دي مو باور راښی چی ایاداسی شي امکان لري))

راغی چی د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پیژند نو په زناکی وخیچ و . لومړي یی د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کی داسی یوشی دي چی به یوه سانتي متر مکعب کی د هایدروجن د اتم دکلوي وزن . سره مساوي دي . دانشتایین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی . انرژي د موازی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چی د ټول شمسی نظام ماده د راد یاسیون یا نور خپړولو وړتیا لري . (بلکه چی دکتلی . انرژي د موازی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . به داسی حالاتوکسی محاسبو نیودلی ده چی دا نور خبرونه به چارپیره یورنگه اویو برابروي اود تود و څی درجه به یی دکلوین ۲۰ درجی یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجی وي) . او په سم ډول دومره اندازه تود وڅه د ستورو د سطحی د تود وڅی سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه دومره تود وڅه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخواکی ده اویا په بل ډول د ا تود وڅه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازي څخه ډیره ده چی امکان لري . اسمان د تل له پاره بری روښانه وعلیزي . به همدې ډول په شپه کی داسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود ا موضوع مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو به باب کم شواهد نه را شیبی ولی هغوي چی بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان دنیوتی شمسی نظام په سیمه کی چی نه تمامید ونکی خوشاکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظ چی پوهیز ونوره یوه حدی سره (به خلا کی په یوه ثانیه کی دري سوه زره کیلومتره) خپریزي . هغه وړانگی چی باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چی ستوري لیري وي . باید ډیري کمی شي . به شمسی نظام کی د مادي د مخصوص وزن په پوهید وسره داسی عقیده څرگند ولا ی شو .

به نهنیت دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمتهن بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه درین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشقی است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم چهارد فلهس در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهایش را از هر در می میدا .

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی
میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته
- بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود
بعد از آن گفت:
- الزیبات، درباره ایتان ها جصدانی
الزیبات واقعه ای را که بروی گذشته بود
برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد
بلیندا گفت:

- من ... من ایلترا نعمیده نی عنوانم
باور کردنی نیست، قبل از اینکه در بین
باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویس
شیم.
و تکیه بلیندا بر اینست منی را می بینم
ناگهان توقف کرد و نزدیک بود که برنگردد
دستش را بلند کرد.
- آه آن که در این اوقات میگذرد؟
من مطمئن هستم وقتیکه داخل فاصدی
بکشد و در دستش بگیرد و در آنجا
من فکر کنم آنرا در دستش نگه دارد.
الزیبات گفتش غریبست بعد از آن:
- او چه در این همه وقت میگذرد
و ترسناک هستند من یکس از آن ها
بداخل اتاق و یکس از آن ها در راه
بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج
گذاشته بودم. این چه معنی میدهد؟
آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوان
نشد؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:
- این فقط معنی میدهد که برای جنس
دقیقه گذشته و آینده باهم متعلق شده -
اند. اینطور واقعات بعضی اوقات
صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که
درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...
- قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی
برایم گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه
صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.
شش سال پیش از آنروز ایتان ها از لندن
به ایتان ها بودند. بخاطر صحنه خان
ایتان بسیار آرام زنده می کردند
تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک
تصادف کرد و صبح روز بعد آنها تمام
ایتانها را کشته و جسد دیگری در
دیده می کردند. ایتانها بعد
از آن شب در لندن نماندند و آن واقعه
بکلی فراموش شد.

- او چه دید؟ فلم گفت:
- خوب منم اینطوری است.
در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار -
عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. ایتانها
کرتی سرخ روشن شنیده بود و لباسش
بسیار کوتاه بود که بشکل یک مینی کت
زانواش میرسید. موهاش کوتاه و قوی
شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و
لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا -
شته استعمال میکرد. او در خارج کلبه
از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای
فلمی روشن پیاده شده بود او گفت بود که
همان بعد از جاش از لندن آمده است
فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را
از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتوسط
یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود.
به حلقه فرو میرد و آنرا از ذهن ویلیس
خود خارج میکند ایتان ها قیمن داشتند
که این زن از طرف شیطان آمده بود.
آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی
چهره آنها را روشن مینمود. در اطراف
سکوت حکمفرما بود. الزیبات منتظر نبود.
او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.
- الزیبات ... پلی. انها ترادید میروند!

(۸۰) خ نام خان او که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانخ . قاضی
او باخبره سری د همان او د خلکس و د
فولولو جل ول وگوره . دغه سری چی به
بود رسمی اداره کی د فورومامور دی
یو رخت بی له جا آوردن ویسی تردری
سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه
پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اری او
خارنوال حق نه لری چی له دري سوه
کو افغانیو پاندي د پلو به نسو د
جا لاسونه ترشاوتری . نوله دفسی
((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو
سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له
پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری
به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی
به دی د پول واخستی چی د تولواغستل
شویو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته
ورسید . د فورومامور ی مامور چی همان
هیبتکله ورته بدوی خور نه برنیس بیسه
دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس
گونو ملبیو خاوند شو . خوسه بیای
کی . صداقت او ایانداری کی هنج چاته
هم غاره نه زدی . سکه چی له قانون
شخه وتلی از ناجایزه کاری سرته
نه دی رسولی .

ها را با قبول خطر موقتاً اجرا
میکند .
فلم اخبر او " فارقو " است که
با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی
ناسری میبرد دازد و برای از بین بر -
دن آن میکوشد . یکی از دایرکتوران
میکهد:
ارتولد در مسیر رسیدن به مقام
بهترین و عالیترین " تیره " سینما
گفته شاید او یک " بان وینو " .
دیگر برای سینمای امریکا باشد .
او با " کن شریور برادر زاده -
ریس جمهور سابق امریکا (کندی)
مروسی کرده و سالانه از دوها سه
فلم افزونتر تهیه نمیکند .

که فراموش کرده است که سینما بطور
عام یک تظاهراتست و همیشه کارها
را بسیار جدی تلقی میکند و با -
سیاست خود را مرتبط میداند .
دایرکت فلم کو ماندو در باره ارتولد
میکهد:
بالعموم اشخاصیکه به ورزش -
پرورش اندام روی آورده اند از چابکی
خودیم برخوردار نیستند اما بر -
خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده
یک پلنگه با چابکی و ترس حرکت
را انجام میدهند و گفته میتوانم که او
همسطح یک کمر بند سماه کونگه نو -
است . و در ضمن او یگانه ستاره
ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند . ده سال بعد از فلم
" طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و
و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی
در سطح رقیب درجه یک و با -
دوسه صحنی او ستلون است اوسی
گویند:
" من و ستلون دودوست صحنی
استیم هر دو یک وکیل مدافع
داریم و ظالمانه در یک سالون در لوس
انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم
داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم
البته که فلم ان قدر در مصرف کزاف را که
به تنهایی در فلم کماندوی من و دو -
کسی ستلونی مصرف شده است در بر -
نخواهید داشت . میباید او اینهاست

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بردم که غنچه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشناسان
 شدم و غنچه نخود را گرفتند
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدبهرتسه
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها ((کنتسه
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایتز نید اند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستسد
 کسانیکه با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی درینجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میگردد، باری د رانشیز
 خانه منزلم دستاتم را میشیز
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمان اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گره کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار
 را برقرار) ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (ال والتر)
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معق روح نفسوز
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی" مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 باربسانهای خاصی بستشده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم.
 داکتر ربه من کرده گفت:
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، باید
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم:
 به کمک ضرورت ندا رم...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز" تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان.
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد.
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد یا نه.
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند. کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود. لحظه پی بعد " داکتر
 اف" که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود که کتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید: از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید؟
 یک درصد؟ بلی!
 گفتم: منفی یعنی کهدتر
 شده ام.
 در فکر فرو رفت و گفت: نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن
 کرده ه گفت:
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر مودهد: تغییر سر در
 رژیم غذایی و در صحبت و —
 عادت و ککرکتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد.
 انگار و منفی باقی در همه
 چیز و برین مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد.
 داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گت:

" شما صحت کامل داید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد" و به
 شوخی افزود: " مانند اسپ
 صحبتند هستید".
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم و داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد. من برایش گفتم:
 فلان و بهمان کار برام ضرر
 ممکن است...
 ولی او نهد پرفت و گفت: شما
 از خود شکایت داید انسان
 نباید چنین باشد.

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیادی را بجزیره بیرون را
 مینگریدم. هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی غذا را می
 بختم گر چه غالباً مسوخست
 میز نان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتر می پرسید:
 کارها را درست اجرا کرده.
 نمیتوانی؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت که باید
 انجام داده میشد و از پسر
 " مارك" هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند باید
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم.
 از خود مهر سیدم اعضای
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر سومی
 آمد و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد.
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم و سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم... در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صایب رهایی یابم و همین
 لحظاتی در رفته تصمیم جدی —
 بهیتم: " خطه در صفحه (۹۱)"

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس از ممکن شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

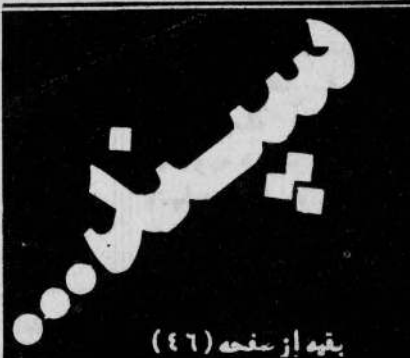
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اودا واری د اسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی ا ن له همدی د روزهی خخه تیرید ل راتیر- یدل اوشبه ریح به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظار رویت اوسه ورخوا وریخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه " اودا انا ن بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید ونکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونکویاد ونوه میشتی ویر اوماته ته یوازی بریبودم "

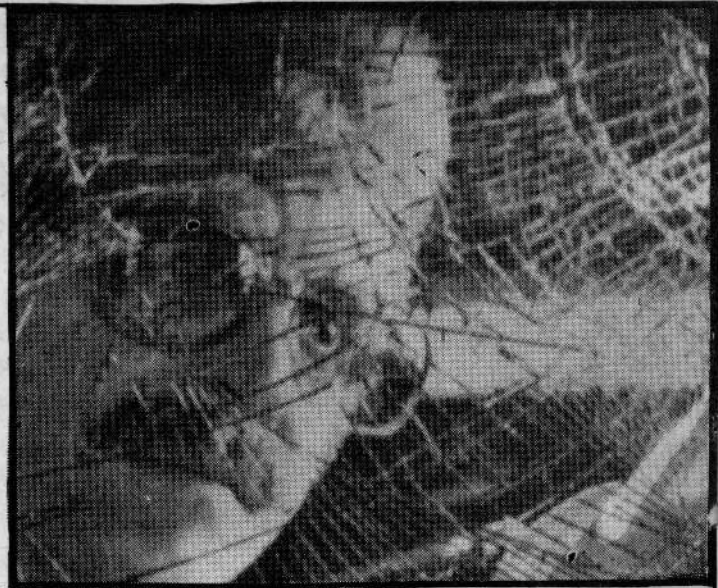
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

* کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. * شما که نوازنده خوب را در یوتولوزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلوزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلوزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم در یو و تلوزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تا زمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که برن عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده است گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع پیریشن تدایو نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعدتاً از جمله پنج تن چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند ویزت دامکران روانی یک تکوریهم تدایو چنین پیریشن است گاهی در مواردی بیشتر پیریشن بالکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل ترسیماز تدایو برقی به نام (ای سی تی) درصحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد - عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رسته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن مقدار (آمین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچکری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اسید پیریشن) و اویه های بتی موثراند اکثر دامکران جهان این داروها رامیشناسند ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخته ووقتی احساس میکند که به پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به دامکر خانواد هگی خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ که از کم نوع پیریشن شما را تشخیص میدهد دامکر پیریشن نوع دوم بود شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد دامکر متخصص این رشته بفرستد

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم دامکر راخواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به کام مرگ میسپردم - دامکر روه من کرده است گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد دامکر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم - به کمک ضرورت ندارم . . . سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند - لکنین ها به آسانی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر بالینم قرار گرفت سررویش آراسته وپوتهاش منظم بودند - مقایسه با دامکر بیشتر مهرناشر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف ومهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همیند پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد و نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات کیمیای در مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من واوردم بدل شد ولی دامکر از من ویا سخنان خوب نشنید حتی در باره تلاش دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردید ندا -

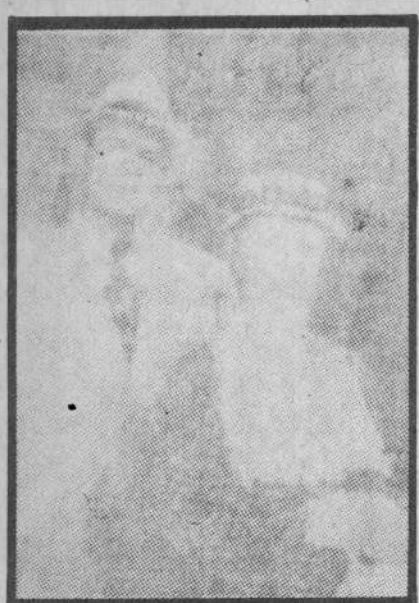
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشای فلمی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با آن ها شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم - یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیدم وهم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم این بودر به شکل نمک بوده ومسکن قوی بود .
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستره بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا در کرد ونبذ یرفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چندین (سوزن بیچکری) در رنقاط مختلف وجود فرورفته است - کوشیدیم ریمانها و رتسه ها را با زکم ویا بکم در همین لحظه د کوکور معالجم نزدیک نشد و یاچشمی که مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بد هم وه من توضیح دادم که چی گونه شوهرم و سر دومی ام از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم دامکر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او درباره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشنمود بعد از چارهفته من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فامیلم متوجه گردیدم از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و درباره معجزه طبیبت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از دامکر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم وه همه کسانی که به پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که دامکر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سخنی چند درباره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از دامکر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - دامکر که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میفرم : - نشانه های د پیریشن که ام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد چنین علامد درد پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد - مثلاً سبک وشی از وظیفه ونه امید ی از بیدار کردن کار پیر ویا

تغییر می دهد : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کرکتور در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چینی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرابه وجود آمد وبنابر آن هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد واز جمله باید همان عصبی را که پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت دامکر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟

بعد از کمز زیاد پاسخ دادم : بلی ! نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آورند و من آن را میخوردم - خلاف تصویر بعد از چند هفته د پیریشن من (کم) شد و (بسه خود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و دامکر از خوشی (در لباسش نمیگجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کوسروس مکمل دارو) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجود آشکار بود - اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خوراستم به مرفکان متوجه شدم که در خان اتاق لانه داشته اند از غروب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجه لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - بر - سفورد "هم مثل بهترین" - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفا یات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او راه اوج - تر ساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و فریمن "برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است -" تاندی " که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود " با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - مورگان فریمن " و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آستانه یی ۵۳ سالگی ناست - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده راه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت " به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خودی خود . یوسفی
 میله والوزما شکر دی و کره اوزده سی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نه کزی د ی . یوسفی می زینار
 وکیچی می یوسفی یوسفی نغاره چی زینار
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کزی .
 د یوگال مندورامندوله یوسفی یوسفی
 چی د نه اجازه بی واخلی . دوه پار-
 چی می نه کزی چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به د ی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوسفی کیم چی ولسی
 له نشریزی وای تانگ نوازی سره خوشه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستا به لارستاسی کور
 اولاد گام ایسی ؟
 - د ری زامی اوخلو لورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنکه به نره له لری لری
 اولاد ته می وای چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه
 چی به کورکی موجود د ی ویزدی هم
 له شوی .
 - تاسی د خنکی هنری یوسفی یوسفی
 که وای خنکیه شو .
 - یوسفی به لنگرهار کی و موسیقی یوسفی
 لومبار کولوسو مگر یوسفی یوسفی
 خنکه خوند به وکزی چی یوسفی یوسفی
 ولار شوان بره د ساز کولی یوسفی واخلو
 راشو . به هندی یوسفی کی یوسفی یوسفی
 خنکه چی د یوسفی یوسفی و د یوسفی یوسفی
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو
 چی لغمان ته رسید وینا ران د یوسفی
 د یوسفی یوسفی به کاسوکا یوسفی . هغه
 لری وویل زه دوه کوئی لری نویدی بازار
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به
 محفل جو کزو . سهاروخ دنه له بد ترو
 وه اوهیخ آنگاه د میلمانه وه همد اوجه
 وه چی یوسفی بی راکر یوسفی اوبره د سازه
 یوسفی رانلسو .
 - ستاسی ترولو لری آرزوخه شی دوه ؟
 - زه د خنکی ولس نه ، د یوسفی یوسفی
 چی زه به میدا کی به خاند رانلسه
 طیلی غزم اود یوسفی راه به کولوسو
 لاسه اوفزوله رانلندی کوی یوسفی یوسفی
 اخلی .
 زینار کی چی یوسفی دوه شی یوسفی
 ینکی د یوسفی دغه زینا د شناختی د یوسفی
 خدا به یوسفی چی آرامی شی . سافرا
 یوسفی به خنکی وطن شی . چی یوسفی
 لنگرهار یوسفی ، شنه باغیله ، یوسفی یوسفی
 او خونی اوجلسونه اوجلسی یوسفی
 - ستاسی د میله د فرسوه کی یوسفی
 ایسی .

چمن د

د (۲۲) مخ یوسفی

- ستاسی د د ی یوسفی سره می د یوسفی
 خبره ران یوسفی یاد شوه هغه به وویل : زه
 هنرمه زده کوه خنکه چی زور یوسفی یوسفی
 کورکی یوسفی زری شوی . د یوسفی یوسفی
 هکله می باید یوسفی چی هغی یوسفی
 واده کی زه طیلی وهلوته مجبور کوم نو-
 اوس به هغه شه وای . خبره داسی
 د هکله چی مو واده و اوله ((ورا)) سره
 د خسر کورته وغلوی ناری راولوبو خسر
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله ولسه
 وهی ناری له شی بیولی . اوبدی توگه
 بی به خنکی واده کی رانلندی طبله
 وغلوه .
 - د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یوسفی
 برسر د یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 شه کی د یوسفی ؟
 - ماد هماغه اول نه چی د طبلی غنزل
 یوسفی کول کونیم یوسفی کزی چی سبه او
 اساسی طبله زده کوم . س یوسفی یوسفی
 چی ترو می رانده کزی ، به یوسفی یوسفی
 می هم زده کوه کزی او استاد هانسم
 سره می هم گار کزی اوهندی تال سره
 هم بلد یوسفی لری . زما طبله به علی توگه
 زده دوه . زه طبله به خنکه و هم لسه
 به کوزو . اود طبلی آواز باید دوسره
 اوجت دی چی د زراوم فزی یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 چی د یوسفی اودری موسیقی له پاره د
 طبلی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 د یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 د (تالی تال) بلبله ، شادول اوجلسی
 یوسفی . همداعلی د یوسفی یوسفی یوسفی
 فز وکی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 فز ولسی .
 - تاسی د طبلی ترخنگه نورد موسیقی
 به کومالاتی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 - به آرومیه ، نغاره ، یوسفی یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 د یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 ما به یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 به یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی
 یل دی لوکیس (هنر یوسفی ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یوسفی-
 دی لوکیس این افتخار ران یوسفی یوسفی
 د رنقش هار و نقاشی طلوع ایرلندی -
 " کیمیتی بران " د رنقش " پای چپ -
 من " کسب کرد .
 " دانی یوسفی دی لوکیس " یوسفی یوسفی
 یافت جا یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 " من و سایر اعضای یوسفی یوسفی یوسفی
 از یک عامل کسب نوردیم و از یوسفی یوسفی
 آوری تلاش های یوسفی که کیمیتی بران یوسفی
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر یوسفی یوسفی
 بهترین اشعار و نقاشی های یوسفی یوسفی
 افسانجام داد .
 گفتنی است که " کیمیتی بران " به
 دلول فلج بودن اکثر اعضای یوسفی یوسفی یوسفی
 کارها منجمد نوشتن و نقاشی را یوسفی یوسفی
 چپ انجام می داد و د رنقش " پای چپ
 من " به کار کرد دانی " چپ یوسفی یوسفی
 ایرلندی ه " دی لوکیس " کاراکتر
 او ران یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 است . دیگر کاندیدای عهدی اسکار
 بهترین هنر یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 گان فرین " بود که د رنقش " رانندگی
 برای خانم د یوسفی " نقاشی راننده یوسفی یوسفی
 هیوست خانم د یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 هم در مهارت نهایی آرا ، مانند " ظ
 کروز " مغلوب " دانی یوسفی دی لوکیس
 شد .
 و اما قلم " پای چپ من " فقط به -
 همین یک جا یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 خانم " برنه افر یوسفی " هنر یوسفی یوسفی یوسفی
 که در نقاشی مادر " کیمیتی بران " یوسفی یوسفی
 این قلم ظا هر شد اسکار بهترین هنر-
 یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 بهترین هنر یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 " دیزل و امینگتن " رسید که د رنقش
 " افتخار " نقاشی یکی از سرکرده هغی
 سها هیوست یک گروهان در کور در جنگ
 های داخلی امریکا " بین ایالت های
 شمالی و جنوبی این کشور در قس
 نورد هم " را یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 مجبوراً سها یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
 داد تا یوسفی از " رانندگی برای خانم
 د یوسفی " بر افتخارترین قلم سال یوسفی یوسفی

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کسان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوب از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتر سایکل علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. * سرگرمی دلخواه: تماشا های فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و رفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. * رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپنید پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیاد تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!) عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیاپی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بزیرد)) د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد. ۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است. ۱۰- تاسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد. هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید. * همبیزی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کما نهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟ - این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محمد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببیند خواهد کرد. در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود، در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تماس داشته و مشوره های ارزشمندی از- ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتمانی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستی های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با دانشن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار ر مصرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلپه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کمک کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند. اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید.

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است.

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دوستان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی وقتی رویه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه های ایشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن.

اما زن فیض محمد که با عفتتر از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبیند و سر آرد را لبس و ول و زنجیراتی چی شد؟
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کم و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زنجیرا دعوت به انشای مخفیگاه دوس بول بعد از کتد و میکند. زن مخفیگاه را نشان میدهد. او همه بول و زنجیرات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نپروهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هابسته شده کمپنی بودند و زنجیرات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبنازیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد از کشیدن امر ولیس میسرند که میاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد. جانشر از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با عطف شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زنجیرات از چاه به دست می آید.
کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول های زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

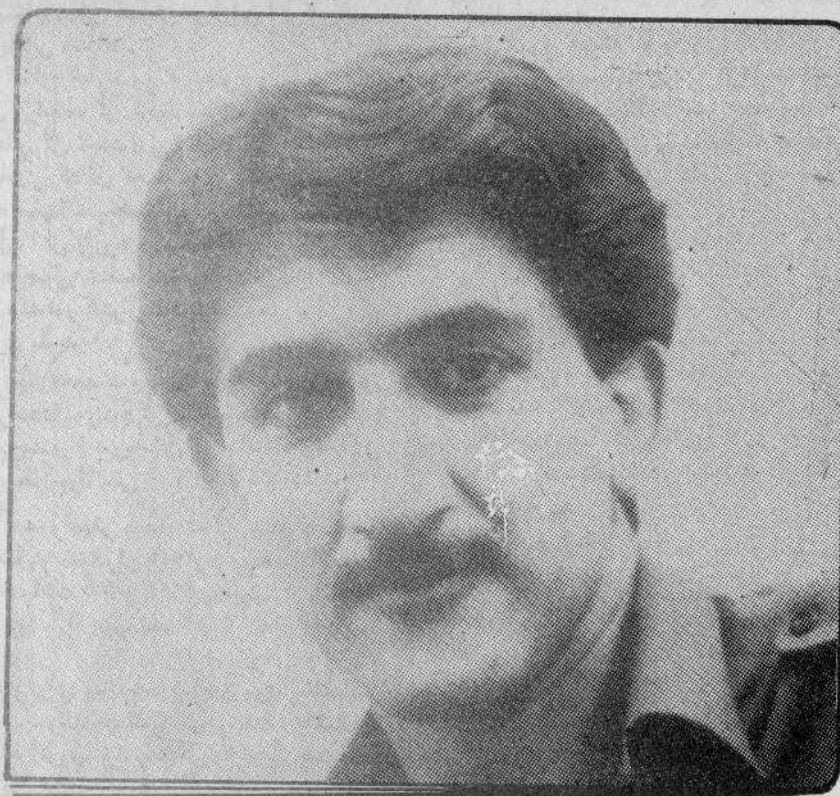
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً -
ختی از تیاتر ندانند . می توانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .
که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود رفته رو
ساخته است .

• آیات تیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگر ها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر ، آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوز)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدای یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و بازم همان گم تپلی خود را تکرار
میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکنند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثنای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوز و همچنان رؤیای کس
بخواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گم تپلی هادرک



درخشش ...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در فستوال ها کاندید بکنم
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .
سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
پسود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمیدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

دارید ؟
- اکنون جریان کار های میتود یک
ما ادامه دارد ۳۰ برنامه افزون بر دو
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت
انند .
• چرا ؟
- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته . شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها -
 معمول شده به خاطر نبودن . خوش
 آمده باشد . حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند :

- انفلاسیون ! انفلاسیون ! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدهی که اینجانیستی ؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب . -
 وگن فیهاد پسر را مینویسند . میروند :
 - آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد ؟

- چس طوری وجود ندارد . اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر
 طرف جسته و خیز میکند . هر طرف که بنگردد
 خوابگاری هایش را میتواند ببیند .
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت :

- راست میکنید . انفلاسیون روزی
 روز رشد میکند . ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است ! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد . استحقاق دارم . اما (سکو)
 ندانم !

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه ؟
 - از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود . در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم .
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف من است . خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند . اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .
 به نیروی آنان ایمان دارم .
 * کارهای آینده ؟ تا ن چیست .
 - یک پیوسته حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام (دکه) یک نمایش جدی میباشد
 همچنان یک پیوسته کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیلی
 باز یگران اساسی آن خواهند بود .
 کوشش میکنم که این پیوسته را تا به
 قربان آماده نمایم . . . برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت .
 * اندکی از خود صحبت کنید ؟
 - در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .
 مجرد استم بی خانه .
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم ؟
 - بل مجرد بودن بی سرپناه
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 در محیط بدلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما که شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یه . شبت نیاز به
 بدلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد .

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکتب است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر .
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند ؟
 - چلد شاگرد مستعد داشتم که
 متا . سفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 ذوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار . امان عثمانی ، حبیب -
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .
 درین اواخر یک کورس فن انگوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و -
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس -
 های که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود
 داشت ، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت . من توانستم یک گروه را از -
 آنجا جذب کنم .
 * شما در کجاست و تمرین میکنید ؟
 - ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است ؟
 - متا . سفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابرم وجود دارد . متا .
 سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد .
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر -
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش -
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد .
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند . تئاتر از مردم دور شده .
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص -
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد ، بی روح و خشک است -
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوزی که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تئاتر
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده . توجه
 عمیق به وضع تئاتر موجود نیست .

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم: نادیه " رضایی " فارغ لیس سلط...

باغد با گذاره و تحصیل کرده شوهری اخلاقی و خوش قرار... با هم دست دعا به سوی آسمان بلند...

محترم سلام سرا " حیدری " محترم همسا احدی زی کوهستانی و محترم حامد کوب...

محترم نیلوفر نوایی و جاوید هاشمی | طرح جدول ولی راکه فرستاده بودید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم غلام حضرت ستانکوی سر باز - کتک تحلیسی فرقه دوم پیاده | احساس تان را قدر میکنم اما باید...

محترم حسنی بهار " بابگر خیل " | نوشته اید سلام را " فلیک " بگویند...

محترم محمد طیب دولیان | سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

یک کمش و چهل قلندر... ناسه... مشترک تان برای ما رسید... نگاه تان را قدر میکنم...

محترم نوبی و محترم زینب | محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم نوریه یوسفزی که فرستاده شده تان را به مرجع اصلی آن سپردیم... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

ظاهر ایوبی که خود داکتر طب است سپردیم حتماً به درد بخور است... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم زینب و محترم زینب | محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

هانیم صفحه گفتار سوخته... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید... محترم سلام های ما را نیز بپذیرید...

بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات متحده امریکا بوقمیت داشته عرض آن ۴ کیلومتر و طول آن ۳ کیلومتر است...

چندی قبل " ژورت " دریا نور باهر فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادیه به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند...

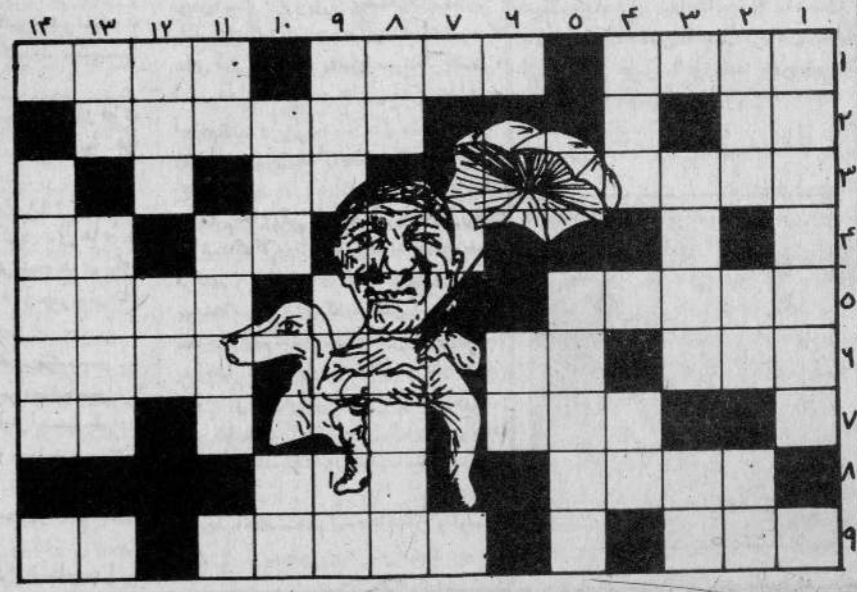
زین الدین مرزی از لیسه تجربوی - اعتبار: سلام های گرم تان را در گرمای یک روز چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید...



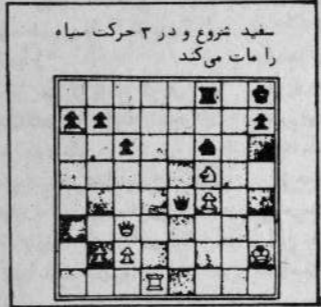
سازمان

جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰



شطرنج

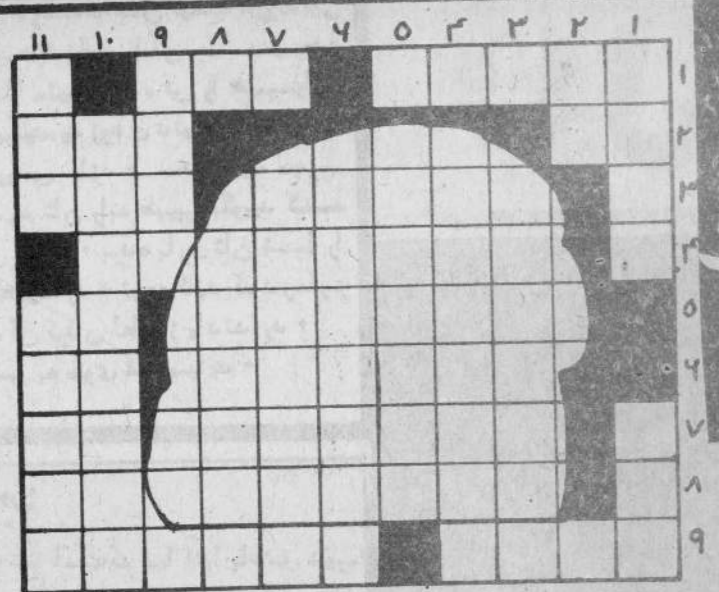


صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	چ	چ
۱۰	ی	م	ی
۱۱	ا	س	ب

جدول

بر اساس شایستگی صنوف ۱۰-۷



- افقی
- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
 - ۲- نوشیده میشود - دریاغ ۰۰۰۰۰۰ حیوانات را به نمایش قرار میدهند
 - ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان ۰۰۰۰۰۰ وایق میشود
 - ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
 - ۵- با آن خود را می شویم
 - ۶- بار می بزد
 - ۸- توسط آن راه میرویم
 - ۹- آرد + آب = ۰۰۰۰۰ - کسی که خوب را می شکند

- عمود
- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر مزارشریف است
 - ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
 - ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
 - ۷- ضد بیداری
 - ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند

چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر- بانتر باشید . درد تان را به طبیعت بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید . مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگاهدارد . بحث در باره و فیما مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه قوس :

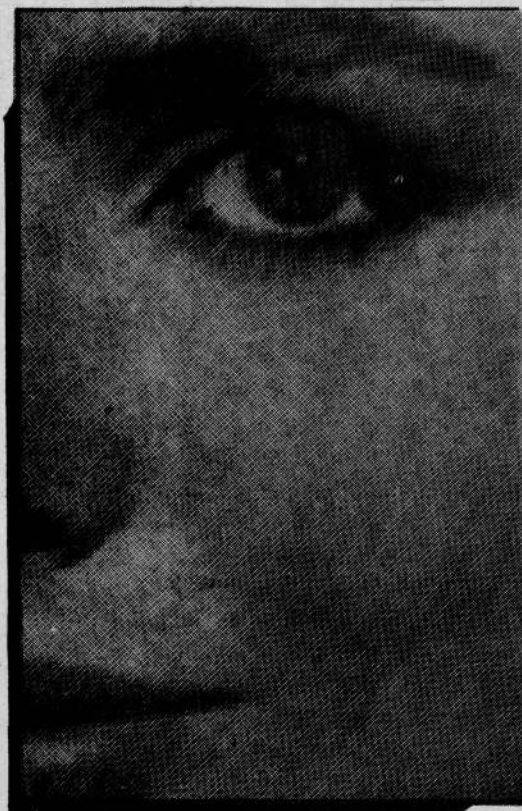
عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما میخواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیز های زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسان زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .



متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکنجهایی را خیلی زیبا تجربه می کنید نامه می به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراکنده گی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میآورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره - سازی آن عاجز خواهید ماند .

کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان آمیز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پتی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استور این فروشگاه همیشه در خدمت شماست
 فدایی خوب، قیمت مناسب
 در تمام روزها

بویا های که تازه رسیده
 خرید نمایید
 همه روزها
 در تمام روزها

Juvena
 Men's
 Style
 After Shave Lotion
 50ml / 1.7 FL. OZ.

Juvena
 Men's
 Style
 After Shave Lotion
 50ml / 1.7 FL. OZ.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**